



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

انتشارات
توحید
۱۳۹۲

شیرینی در دید انسان
از دیدگاه قرآن و سنت و اجماع

تألیف
فیاض حسین بیگانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پژوهشی در دیه انسان از دیدگاه قرآن و سنت و اجماع

نویسنده:

آیت الله العظمی جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

موسسه امام صادق (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	پژوهشی در دیه انسان از دیدگاه قرآن و سنت و اجماع
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۵	تداعی عرفی شدن فقه
۱۵	اشاره
۲۴	۱. توحید در تشریح
۲۵	۲. بازشناسی حکم الهی از حکم ولایی
۲۷	۳. مکتوب پیامبر اسلام در انواع دیه
۲۹	نقد:
۳۱	ورود این واژه ها در احکام مسلم الهی
۳۷	دیه زن و فقیهان اهل سنت
۳۸	دیه زن و فقیهان شیعه
۴۰	آیا تنصیف دیه زن اهانت به شرافت آدمی است؟
۴۰	ارزیابی دلیل اول
۴۳	شیوه زندگی غربی ملاک احکام اسلامی نیست
۴۳	نقد دلیل دوم
۴۴	تحلیل هر دو اصل
۴۵	نقد دلیل سوم
۴۵	دلیل چهارم نویسنده
۴۷	نقد اندیشه
۴۸	۱. ویژگی های دیه بر عاقله در اسلام
۵۱	۴. دیه بر عاقله نوعی تعاون و مساعدت است
۵۳	آیا دیه بر عاقله بر خلاف آیه قرآنی است؟

۵۷	ارزش یکسانی مکان ها
۵۸	ارزش یکسانی زمان ها
۶۰	تغلیظ ديه قتل، در ماه های حرام
۶۰	اشاره
۶۴	۱. روایت صدوق به سند صحیح
۶۴	۲. روایت کلینی به سند صحیح
۶۷	تغلیظ ديه قتل در حرم امن الهی
۶۷	اشاره
۶۸	احکام ویژه حرم
۶۹	قتل در حرم و تغلیظ ديه
۶۹	دیدگاه فقیهان اهل سنت در قتل در حرم
۷۰	دیدگاه فقهایی شیعه در قتل در حرم
۷۲	ارزش یابی نظر مخالف در نشست فقه پژوهشی
۷۴	نقد تضعیف روایات مربوط به قتل در ماه حرام و در حرم
۷۶	تحلیلی گسترده از ديه بر عاقله
۷۶	اشاره
۷۷	ریشه های سؤال نخست
۷۹	ديه بر عاقله، ربطی به ساختار زندگی ندارد
۸۲	چگونه فرد غیر مسئول، پیامد دیگری می پذیرد
۸۴	پاسخ پرسش دوم:
۹۵	روایه ظریف فی الدیات
۱۲۵	فهرست آیات
۱۲۵	سوره بقره
۱۲۵	سوره نساء
۱۲۵	سوره مائده
۱۲۵	سوره توبه

۱۲۶	سوره یوسف
۱۲۶	سوره عنکبوت
۱۲۶	سوره روم
۱۲۶	سوره شوری
۱۲۶	سوره نجم
۱۲۶	سوره مجادله
۱۲۶	سوره قریش
۱۲۷	فهرست احادیث
۱۲۹	منابع و مأخذ
۱۳۲	فهرست موضوعات
۱۳۶	درباره مرکز

پژوهشی در دیه انسان از دیدگاه قرآن و سنت و اجماع

مشخصات کتاب

سرشناسه: سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور: پژوهشی در دیه انسان از دیدگاه قرآن و سنت و اجماع / تألیف: فقیه محقق جعفر سبحانی

ناشر: مؤسسه امام صادق (علیه السلام) ۱۳۹۷ ش

زبان: فارسی - عربی

تعداد صفحات: ۱۲۷ص

موضوع: ۱. فقه - - دیه

موضوع: ۲. نقد و تفسیر

ص: ۱

اشاره

پژوهشی در دیه انسان از دیدگاه قرآن و سنت و اجماع

ص: ۳

پژوهشی در دیه انسان از دیدگاه قرآن و سنت و اجماع

تألیف: فقیه محقق جعفر سبحانی

انتشارات مؤسسه امام صادق (علیه السلام) ۱۳۹۷ ش

ص: ۵

سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

پژوهشی در دیه انسان از دیدگاه قرآن و سنت و اجماع / تألیف جعفر سبحانی. - قم: توحید قم، ۱۳۹۷.

ص. ۹۳۷۵۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸: ISBN --

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. فقه -- دیه . ۲. نقد و تفسیر. الف. عنوان.

ج ۲ س ۸ / ۸۰۹ / ۴ / ۳۳۵ B

۱۳۹۷

اسم کتاب: ... پژوهشی در دیه انسان از دیدگاه قرآن و سنت و اجماع

نگارش: ... آیه الله جعفر سبحانی

چاپخانه: ... مؤسسه امام صادق (علیه السلام)

ناش: --ر: ... توحید قم

تاریخ: ... ۱۳۹۷

چاپ: ... اول

تعداد: ... ۱۰۰۰

مسلسل انتشار: ۶ مسلسل

چاپ اول: ۶

مرکز پخش

قم میدان شهدا، انتشارات مؤسسه امام صادق (علیه السلام)

تلفن: ۳۷۷۴۵۴۵۷ ; ۰۹۱۲۱۵۱۹۲۷۱

<http://www.imamsadiq.org>

www.shia.ir

www.tohid.ir

ص: ۶

تداعی عرفی شدن فقه

اشاره

فقدان نظام سیاسی و اجتماعی در اناجیل چهارگانه، بلکه در اناجیل فزون از بیست انجیل، بستر مناسبی بر این شد که غریبان فقط در مسائل ماوراء طبیعت و به اصطلاح الهیات، به کتاب مقدس مراجعه کنند، ولی در مسائل زندگی اعم از سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، مرجع، خرد جمعی و شورایی باشد.

طرفداران عرفی شدن فقه، ایده خود را چنین تعریف می کنند:

عرفی شدن فقه عبارت است از افتراق ساختاری میان ساخت سیاسی و... از نهاد دین، و به عبارت دیگر عرفی شدن فقه به این معنا است که نهاد دین که در اعصار گذشته دارای کارکردهای گوناگون بود، (آموزش و قضاوت و تدوین امور شهر و...) ولی به علت پیچیده شدن مناسبات زندگی اجتماعی باید بسیاری از مسائل فقه به دیگر نهادها واگذار شود. (۱)

ص: ۷

اگر بخواهیم این نظریه را به بیان ساده تر مطرح کنیم، باید بگوییم دین در گذشته در تمام زندگی بشر حاکم بود و برنامه ساختار زندگی بشر را دین تنظیم می کرد، و تمام مدیریت ها زیر نظر آن انجام وظیفه می کردند، این نوع ساخت سیاسی در اعصار گذشته که زندگی بسیط و ساده بود، بسیار مفید بود. اما اکنون که زندگی بشر پیچیده شده و علم و دانش مراحل تکامل یافته ای را در اختیار بشر نهاده است، باید حکومت دین در ساختار زندگی بشر جز در موارد محدودی، پایان پذیرد و زمام ساختار سیاسی و مدیریت در اختیار خود انسان قرار گیرد و دین در رابطه شخصی انسان با خدا محدود شود و این حقیقتی است که طرفداران این نظریه آن را به صورت نظریه عرفی شدن دین و یا فقه مطرح می کنند.

همان طور که یادآور شدیم، بستر این نوع اندیشه ها کتاب مقدس بود که نمی توانست پاسخ گوی مسائل متنوع زندگی باشد، در حالی که قوانین اسلام که به وسیله قرآن و سنت تبیین شده، گوهری دارد و صدفی^۲ گوهر قوانین، تا روز رستاخیز ثابت و پایدار است، زیرا مطابق فطرت و آفرینش انسان است و تا انسان انسان است، این قوانین با زندگی او هماهنگ بوده و سعادت آفرین می باشد برای نمونه^۲ از دعوت به اقامه قسط و عدل، برنامه های زناشویی و تشکیل خانواده و کسب و کار، دفاع از محرومان و

مظلومان، جهاد در راه خدا برای برداشتن موانع تا پیام خدا به گوش مردم برسد، مسایل مربوط به تعلیم و تربیت و ده ها مسائل دیگر، که گوهر دین را تشکیل می دهند و مطابق آفرینش انسان است، و لذا دین را چنین تعریف می کند:

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ). (۱)

«رو به آیین راست خدا آر، آیینی که هماهنگ با آفرینش انسان است و او را با فطرت دین آفریده و به خاطر هماهنگی با آفرینش انسان، برای آن، دگرگونی نیست و این است آیین استوار و پایدار، هر چند بیشتر مردم از آن آگاه نیستند».

ولی لباس و به تعبیر دیگر صدف دین، تابع شرایط زمان و مکان است و پیچیدگی یا تکامل روابط انسانی، کوچک ترین لطمه ای بر گوهر دین وارد نمی کند و اگر عنصر زمان و مکان در استنباط احکام مؤثر است، مربوط به این بخش از احکام الهی می باشد، نه بخش نخست.

به عنوان نمونه:

۱. اسلام پیوسته عزت و عظمت و استقلال مسلمین را

ص: ۹

۱-۱. روم: ۳۰.

خواهان است و این اصل در هیچ زمانی تغییرپذیر نیست، چنان که می فرماید:

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ. (۱)

«عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است».

ولی حفظ این اصل، قالب ها و شکل های مختلفی دارد، گاهی به صورت برقراری روابط با دولت های کافر صورت می پذیرد و گاهی با گسستن روابط. و به تعبیر دیگر؛ گاهی به صورت صلح و مسالمت صورت می پذیرد و احیاناً به صورت جهاد و دفاع.

۲. اسلام پیوسته خواهان سعادت انسان در سایه تعلیم و تربیت است، ولی ابزار تعلیم و تربیت، مقدس نیست. نه قلم نی مقدس است و نه وسایل پیشرفته ای نظیر کامپیوتر و اینترنت. اساس آن را این آیه تشکیل می دهد:

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ. (۲)

«خداوند کسانی را که ایمان آورده اند، و کسانی را که علم به آنان داده شده، درجات عظیمی می بخشد».

حالا وسیله تحصیل علم چه باشد، در این جا اسلام نظر خاصی ندارد.

ص: ۱۰

۱- ۱. منافقون: ۸.

۲- ۲. مجادله: ۱۱.

۳. این گروه، از عامل اجتهاد و تلاش فقیه برای پیاده کردن احکام بر طبق لباس ها و صدف های زمان، غافلند و تصور می کنند که «اسلام فقط یک سلسله احکام ثابت و غیر متغیر دارد که مسلماً در جامعه متغیر کارآمد نخواهد بود»، ولی هرگز ثابت را از متغیر، پیوسته را از موقت، گوهر را از صدف جدا نمی سازند، محققان اسلامی در بحث های خاتمیت در این زمینه به صورت گسترده سخن گفته اند.^(۱)

آیین خاتم، با داشتن قوانین مولد و زایا، و مقررات قابل انطباق بر تمام تمدن ها، جامعه را از هر نوع جایگزینی قوانین وضعی - بشری، بی نیاز ساخته است و فقط دست بشر را در برنامه ریزی، آن هم در پرتو قوانین ثابت و متغیر باز گذاشته است.

چندی پیش همایشی تحت عنوان «فقه پژوهی» برگزار گردید. در این همایش شخصیت های حوزوی و دانشگاهی پیرامون دیه انسان سخن گفته اند. در میان مقالات و سخنرانی ها پنج موضوع چشم گیر بود:

۱. عرضه مقادیر دیه ششگانه از جانب پیامبر تصویب و مقرر گردیده و مانند احکام حکومتی و ولایی است بدون این که از جانب خدا چنین مقادیر، به پیامبر وحی شده باشد، بنابراین،

ص: ۱۱

۱- ۱. به کتاب «خاتمیت از دیدگاه قرآن و حدیث و عقل» از این قلم مراجعه بفرمایید.

می توان مقدار دیه را به نحو دیگری تبیین کرد.

۲. تنصیف دیه زن، بر خلاف عدالت و نوعی اهانت به شخصیت زن است.

۳. دیه بر عاقله از مقوله تحمیل وزر کسی بر دیگری است.

۴ و ۵. تغلیظ دیه در ماه های حرام و یا حرم، دلیل اساسی ندارد.

در این همایش، کوچک ترین نقدی بر این گفته ها صورت نگرفته. و اگر هم بود، در مجله منعکس نشده است. مسلماً حساب شخصیت های حاضر در همایش از پیامدهای این اندیشه ها جدا است ولی در عین حال، این نوع اندیشه ها و داوری ها تداعی کننده جایگزین سازی فقه عرفی در مسائل اقتصادی و سیاسی و... به جای فقه قرآنی و حدیثی است.

این جانب برای پیش گیری از چنین تداعی، به نقد موضوعات یاد شده پرداخته و با حفظ ادبِ نقد، افکار عزیزان را به آنچه که در این مکتوب آمده است، جلب می کنم و از خداوند متعال، ثبات قدم در پیمودن راه حق و حسن عاقبت برای همگان خواهانم.

قم - جعفر سبحانی

۱/۴/۱۳۹۷

ص: ۱۲

مقادیر دیه نفس در سنت

حکم و حیانی است نه حکم موقت

اخیراً در نشست پیرامون مقادیر دیه در اسلام «فرضیه» ای مطرح شد و حاصل آن این که، این مقادیر احتمالاً حکم موقت بوده و می توان مقدار دیه را به صورت دیگر نیز تعیین کرد.

در این بخش از رساله به نقد این نظریه یا فرضیه پرداخته می شود.

تلاش های علمی و گرایش بر نوآوری یکی از ابعاد چهارگانه روان انسان را تشکیل می دهد، و دانش های بشری در سایه چنین گرایش از صفر آغاز شده و تا به امروز راه کمال را پیموده است، و تمدن های هفده گانه را پی ریزی نموده و انسان نام

خلیفه الله را در روی زمین به خود اختصاص داده است.

در دانش های بشری، برای تلاش گران و پی افکنان علوم، خط قرمزی وجود ندارد، سر و کار آنان با طبیعت و آثار آن است، تا آنجا که امکان دارد کوشش می کنند پرده از چهره حقایق کون و مکان بردارند فرضیه های آنان در شناخت جهان فقط یک شرط بیش ندارد، و آن این که نباید با بدیهیات عقلی مانند امتناع اجتماع نفیضین، در تقابل باشد، اگر از این شرط بگذریم مجال برای نوآوری به روی آنان باز است و این مطلب نیاز به مثال ندارد، کافی است که داده های هیئت جدید غربی را که به همت چهار دانشمند پی ریزی شده با هیئت بطلمیوسی یونانی مقایسه کنیم، اندیشه های گالیله و همفکران او، فرضیه های یونانی را از بیخ و بن کند، و اثر کوچکی از آن باقی نگذاشت.

اما علوم دینی که به وسیله پیامبران معصوم به دست ما رسیده است بر دو نوع است:

۱. اصول منصوص

۲. فروع مُسْتَبَط

در بخش نخست، ایجاد تردید و شک و یا فکر دگرگونی در

ص: ۱۴

آنها روا نیست، زیرا یک نوع مقابله با وحی الهی است که مصون از خطا می باشد. مثلاً حکم (لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ) یا (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ) یا (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا لِبُحْرَانِ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا لِبَنَاتٍ) و صدها نظیر آنها از قوانین مستحکم اسلام است که هیچ مسلمان معتقد به وحی و نبوت خاتم پیامبران در ثبات و پایداری آنها شک و تردید نمی کند و در غیر این صورت وحی الهی را نادیده گرفته و با آن به تقابل برخاسته است.

در بخش دوم که جنبه استنباطی دارد راه برای نوآوری کاملاً باز است زیرا استنباط در یک تفسیر ساده (۱) تطبیق کلیات بر موارد جزئی است و اختلاف در این مورد اجتناب ناپذیر است و این حقیقت بر کسانی که اهل استنباط هستند واضح و روشن است.

در مجله صفیر حیات در شماره ۱۸ که برای بررسی موضوع دیه انسان، اختصاص یافته است در مقاله ای و یا سخنرانی چنین آمده است:

«فرضیه این است که اصل دیه حکم شرعی است و مورد پذیرش همگانی ولی تقدیر آن جنبه شرعی ندارد یعنی حکم الهی

ص: ۱۵

۱-۱. البته در یک تفسیر ساده و الا حقیقت استنباط بالاتر و برتر از این است.

نیست، تقدیراتی است که پیامبر و یا امیرالمؤمنین جعل و وضع کرده اند.

نویسنده آنگاه بر این فرضیه و گزینش چنین استدلال می کند:

۱. دیه در جاهلیت صد شتر بود، پیامبر آن را امضاء کرد.

۲. در روایات باب دیه الفاضلی مانند: جَعَلَ، وَضَعَ، قَضَى، فرض آمده است که حاکی است که این تقدیر، از آن پیامبر بوده است.

۳. در ابتداء درهم و دینار در بین مردم نبود، دیه همان صد شتر بود، ولی بعد که سکه رایج شده قَسَمَهَا أمير المؤمنين علی الورق، امیرمؤمنان(علیه السلام) آن را بر درهم و دینار قرار داد.

در بررسی این دلایل سه گانه اموری را یادآور می شویم:

۱. توحید در تشریح

یکی از مراتب «توحید»، توحید در تشریح و تقنین است، یعنی زمام تشریح و وضع قانون در دست خدا است و لذا می فرماید:

ص: ۱۶

(إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) (۱).

«حکم تنها از آن خداست؛ فرمان داده که غیر از او را نپرستید!».

مرحوم صدوق توصیف پیامبر را با لفظ «شارع» نوعی غلو می داند، زیرا کار پیامبران دریافت احکام و تبیین آنها به امت اسلامی است نه جعل قانون و وضع آن.

آیه قرآنی در این مورد بیش از آن است که در این جا به آنها اشاره شود. (۲)

چه تعبیری روشن تر از این:

(لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا). (۳)

«ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه روشنی قرار دادیم».

۲. بازشناسی حکم الهی از حکم ولایی

رسول گرامی به حکم این که رئیس مطلق امت اسلامی و از جانب خدا دارای ولایت خاصی است در موارد خاصی، برای گره گشایی، احکام قضایی و به تعبیر صحیح تر احکام ولایی صادر

ص: ۱۷

۱- ۱. سوره یوسف، آیه ۴۰.

۲- ۲. علاقمندان می توانند به کتاب «منشور جاوید، ج ۱، ص ۳۸۷-۴۲۱ مراجعه بفرمایند.

۳- ۳. مائده، آیه ۴۸.

می نمود تا مشکل برطرف شود، این گونه احکام به طور غالب دو ویژگی دارند:

۱. معمولاً- اختلافی رخ داده و نزاع در گرفته، رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) چون بر امت اسلامی ولایت دارد، از مقام ولایت بهره گرفته حکمی را صادر می نمود مثلاً به رجل انصاری دستور می دهد و می فرماید: برو درخت سمره بن جندب را از بیخ و بن بکن و به سوی او بیاندازد.^(۱)

دستور کنندن درخت حکم ولایتی است، ولی مدلل با یک حکم شرعی آسمانی است به نام «لا ضرر ولا ضرار» که پشتوانه قرآنی دارد.

۲. احکام ولایتی محدود به زمان و مکان خاص است، ونمی توان آن را حکم الهی کلی تلقی کرد و در طول زمان بر آن تمسک جست. برای روشن شدن مطلب، حکم میرزای شیرازی (قدس سره) در مورد تحریم تنباکو را در نظر بگیرید، او برای کوتاه کردن دست استعمارگران از اقتصاد ایران قریب به این مضمون فرمود: الیوم استعمال تنباکو، بأی نحو کان به حکم محاربه با امام زمان (علیه السلام) است.

این نوع احکام حسیبه، موردی و کاملاً جزئی بوده و به

ص: ۱۸

۱- ۱. اذهب فاقعلها وارم بها وجهه فانه لا ضرر ولا ضرار. وسائل، ج ۱۷، باب ۱۲ از کتاب احیاء موات، حدیث ۳.

صورت حکم کلی تلقی نمی شود و با عوض شدن شرایط حکم اولی تنباکو به جای خود برمی گردد.

احکام ولایی و سلطانی پیامبر را می توان در دستورات جهادی آن حضرت دریافت کرد، که در شرایط خاصی صادر شده اند. (۱)

با توجه به آنچه در باره تمایز احکام شرعی از احکام ولایی گفته شد می توان درباره روایات «دیه» به روشنی قضاوت نمود.

۳. مکتوب پیامبر اسلام در انواع دیه

پس از انتشار اسلام در سرزمین شبه جزیره و درخواست حکم دیه، رسول گرامی ضمن نامه ای که به املائی آن حضرت، و نگارش یارانش بود، اقدام به بیان احکام متنوع و گسترده دیه پرداخت. حضرت پس از مقدمه کوتاه می فرماید: «وَأَنَّ فِي النَّفْسِ الدِّيَةَ مِائَةَ إِبِلٍ»، دیه قتل نفس صد شتر است، سپس به بیان دیه بینی، و زبان و آلت مرد، و کمر و دو چشم، یک پا و بخشی از جراحات وارد بر سر پرداخته و در پایان حدیث

می فرماید: «وَأَنَّ الرَّجُلَ يُقْتَلُ بِالْمَرْأَةِ وَعَلَى أَهْلِ الذَّهَبِ أَلْفُ دِينَارٍ، وَفِي الْيَدِ الْوَاحِدَةِ نِصْفِ الدِّيَةِ»، یعنی مرد در برابر کشتن زن، قصاص می شود، کسانی که از طلا برخوردارند، دیه در این مورد ۱۰۰۰ دینار، و در جنایت بر یک

ص: ۱۹

دست نصف دیه است.

حدیث یاد شده را نسائی در سنن نسائی(۱) نقل نموده و ابن حجر آن را در تلخیص(۲) آورده و نقادان علم حدیث به تصحیح سند آن پرداخته اند.

دقت در مضمون حدیث و تشقیق شقوق و بیان اقسام دیه از دیه نفس گرفته تا دیه اعضاء، و جراحات وارده بر سر، حاکی است که حضرتش در مقام بیان حکم الهی مستمر است نه حکم ولایی موقت، و لذا فقیهان اسلام همگان آن را حکم الهی تلقی نموده اند.

جای دقت این جا است که تعیین مقدار دیه از نظر دینار طبق این حدیث به وسیله خود حضرت رسول انجام گرفته است. و اگر در برخی از روایات به امیرمؤمنان نسبت داده شده است(۳)، مقصود جنبه عملی آن حضرت است.

آنچه در این مکتوب آمده است و محدثان اهل سنت نقل کرده اند، در احادیث ما نیز وارد شده که بعداً به آن اشاره خواهد شد و حاکی از یک نوع اتفاق و اجماع در مقدار دیه است.

ص: ۲۰

۱-۱. سنن نسائی، ج ۸، ص ۵۸-۵۹.

۲-۲. تلخیص، ج ۴، ص ۱۷-۱۸.

۳-۳. وسائل الشیعه، ج ۲۹، باب ۲ از ابواب دیات النفس، ص ۲۰۲، ح ۸.

اکنون به نقد دلایل فرضه می پردازیم:

دلیل چشم گیر صاحب فرضیه مطلب یاد شده در زیر است:

«دیه در جاهلیت صد شتر بود فأقرها رسول الله...، رسول خدا آن را تثبیت کرد».

نقد:

واژه «أَقَرَّ، و فَرَضَ» جزء کلام معصوم نیست

یادآور می شویم که واژه های مزبور گفتار معصوم نیست تا بر آن تکیه شود بلکه گفتار ابن ابی لیلی است. عبدالرحمن بن حجاج می گوید: من از ابن ابی لیلی شنیدم که فرمود: كانت الديه في الجاهلية مائة من الإبل فأقرها رسول الله ثم أنه فرض على أهل البقر مائتي بقره وعلى أهل الشاه ألف شاه ثنيه...

سپس عبدالرحمن بن حجاج می گوید:

من آنچه را از ابن ابی لیلی شنیده بودم از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم حضرت درباره گفتار او سکوت کرد ولی فرمود: كان على (عليه السلام) يقول: الديه ألف دينار وقيمة الدينار عشرة دراهم (1)، «دیه هزار دینار و هر دینار ده درهم است»،

از این بیان نتیجه می گیریم:

ص: ۲۱

الف. جمله «فأقرها رسول الله» در کلام ابن ابی لیلی است.

ب. جمله «فرض علی أهل البقر،..وفرض علی أهل الشاه ألف شاه ثیه»، همگی در کلام ابن ابی لیلی است چگونه می توان با جمله هایی که در گفتار یک فقیه آمده است بر یک مسأله بنیادی استدلال کرد.

ج. حدیثی که صدوق آن را از وصایای پیامبر به علی (علیه السلام) نقل کرده حاکی است که خدا سنتِ عبدالمطلب را تصویب کرد، نه پیامبر. اینک عین عبارت:

«یا علی انّ عبدالمطلب سنّ فی الجاهلیه خمس سنن اجراه الله ذلک فی الإسلام - إلى أن قال: وسنّ فی القتل مائه من الإبل فأجرى الله ذلک فی الإسلام»^(۱).

«پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خطاب به علی (علیه السلام): عبدالمطلب پنج قانون در جاهلیت تصویب کرد، خدا همه را به اجراء گذاشت تا اینکه فرمود: و عبدالمطلب در قتل نفس صد شتر را تصویب کرد و خداوند آن را در اسلام هم اجراء کرد».

لازمه این فرضیه، نادیده گرفتن صدها حدیث در ابواب دیه

اگر ما روایات چهارده گانه ای که فقط در وسائل الشیعه در

ص: ۲۲

۱-۱. وسائل الشیعه، ج ۲۹، باب ۱ از ابواب دیات النفس، ح ۱۴.

مورد مقادیر دیه انسان آمده است (با قطع نظر از آنچه در مستدرک الوسائل یا جامع احادیث الشیعه وارد شده) همه را حکم ولایی و موقت بدانیم در این صورت باید صدها حدیث دیگر را که در وسائل الشیعه در مورد دیه اعضاء و دیات منافع و دیات شجاج و جراح وارد شده است (و اساس همه را دیه نفس تشکیل می دهد)، ولایی و قضایی و موقت بدانیم!! و با همه این روایات انبوه خداحافظی کنیم.

آیا یک فقیه ملتزم به اصول استنباط و تسلیم در برابر احکام الهی چنین جرأت پیدا می کند که همه را کنار بگذارد و بعداً بنشیند و روی مصالح و مفساد تنگ نظرانه انسان غیر معصوم، قانون وضع کند.

اصولاً فقهای اسلام در طول ۱۴ قرن بر همین روایات تکیه کرده اند و فتوا داده اند و هرگز در اذهان آنان این مطلب نبود که شاید اینها احکام موقت و ولایی باشند.

ورود این واژه ها در احکام مسلم الهی

یکی از دلایل مستدل ورود کلمه امر، جعل و امثال آن در مورد دیه سگ و غیره در برخی از روایات معصومین است (۱)، در این جا

ص: ۲۳

۱- ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۹، باب ۱۹ از ابواب دیه النفس، ح ۱، ۲.

نظر ایشان را به دو مطلب جلب می کنیم:

الف. این نوع تعبیرها در احکام مسلم اسلامی نیز آمده است، آیا همه را باید حکم موقت بدانیم، اینک متن روایات:

۱. انّ الله فرض الصلاه ركعتين ركعتين يكون المجموع عشر ركعات فأضاف رسول الله إلى الركعتين ركعتين وإلى المغرب ركعه.

تمام نمازها دو رکعت بود، و مجموع به ده رکعت می رسید، پیامبر بر چهار نماز دو رکعت و بر نماز مغرب یک رکعت اضافه کرد.

۲. انّ الله فرض في السنه صوم شهر رمضان وسنّ رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) صوم شعبان وثلاثة أيام من كلّ شهر.

روزه در ماه رمضان الزامی بود، پیامبر روزه ماه شعبان و سه روز از اوّل هر ماه به صورت مستحب افزود.

۳. انّ الله حرّم الخمر بعينها وحرّم رسول الله المسكر من كلّ شراب.

خدا شراب را تحریم کرد، پیامبر هر مایع مست کننده را.

۴. انّ الله فرض الفرائض في الإرث ولم يقسم للجد شيئاً ولكن رسول الله اطعمه السدس. (۱)

خدا در ارث برای جد سهمی معین نکرد، پیامبر یک ششم

ص: ۲۴

برای او قرار داد.

اگر کلمه «فأضاف و فرض و حرّم» نشانه حکم ولایی و موقت باشد پس باید با این احکام نورانی اسلام خداحافظی کرد و نماز را دو رکعت خواند و گفت خدا فقط خمر را تحریم کرد نه دیگر مسکرات را و به جدّ چیزی نپرداخت.

ب. به علاقمندانی که گمان می کنند بر کرسی نوآوری نشسته اند یادآور می شوم اجتهاد و استنباط کار آسانی نیست. مرحوم شیخ انصاری در باب انسداد باب علم می گوید: رزقنا الله الاجتهاد فأنه أشدّ من طول الجهاد، بنابراین نباید با یک سطحی نگری و مجرد وجود «أقرّ» یا «فرض»، «جعل» و «امر» یک چنین فرضیه ای را مطرح کرد و ذهن جوانان را نسبت به احکام نورانی اسلام متزلزل ساخت .

در این جا نظر صاحب فرضیه را به روایتی که صدوق در فقیه و کلینی در کافی و یحیی بن سعید حلّی در جامع الشرائع با سند بسیار عالی نقل کرده اند، جلب می کنم. این روایت معروف به روایت ظریف در دیه است، امیرمؤمنان در منشوری بسیار مفصل و گسترده مقدار دیه اعضاء و منافع را بیان کرده است (و باید این منشور را در کنار نامه ای که به مالک نوشته قرار داد، آنگاه درباره دانش امام قضاوت نمود). مجموع این منشور در کتاب جامع

ص: ۲۵

الشرائع هفده صفحه را دربر گرفته است. (۱)

چگونه می توان این همه موشکافی و گسترده گویی را احکام موقت دانست و آنگاه فقه وضعی و خرد بشری را، جایگزین وحی و فقه اسلامی ساخت؟!

ص: ۲۶

۱-۱ . جامع الشرائع، ص ۶۵۴-۶۷۱.

پیامدهای سوء تک نگرى به قانون ديه

پیامدهای سوء تک نگرى به قانون ديه

و راز تنصيف ديه زن

ره آورد وحى از طريق آموزگاران آسمانى، در بخش فرهنگى، اقتصادى و كيفرى، يك رشته اصول به هم پيوسته است كه در همدیگر تأثیر متقابل دارند، و در این مسائل، داوری موردی، به صورت ناپيوسته و جدا از همدیگر، قضاوت صحیح را همراه نخواهد داشت.

از باب نمونه: ديه زن نصف ديه مرد است، بررسی این اصل مسلم در فقه اسلامى، جدا از قوانین حاکم بر خانواده، شاید مایه شگفت زدگی برخی شود و رنگ تبعیض به خود گیرد، ولی اگر آن را همراه با دیگر قوانین حاکم بر خانواده، بررسی

کند، تعجب بر طرف شده و يك نوع تفاوت، (البته نه تبعیض) واقع بینانه تلقی می شود. توضیح این مطلب در نقد دلایل مخالف

ص: ۲۷

خواهد آمد.

به همه پژوهشگران توصیه می شود که از «تک نگری» بر قوانین حاکم بر خانواده یا دیگر موضوعات خودداری کنند، و از آن کاملاً بپرهیزند. برای روشن شدن مضرات «تک نگری»، موضوع طواف دور خانه خدا، و یا سعی میان صفا و مروه را مطرح می کنیم:

اعمال حج با احرام محرم از یکی از مواقیت ششگانه آغاز می شود و در روز دوازدهم با رمی جمرات پایان می پذیرد. هرگاه از این منظومه عبادی، تنها سراغ طواف دور خانه خدا و یا سعی بین صفا و مروه برویم، چندان تفاوتی با عمل مشرکان در عصر جاهلیت نخواهد داشت، زیرا مردم عصر جاهلی نیز دور این خانه می گشتند، و میان دو کوه سعی می کردند، لذا چه بسا افراد ناآگاه و «تک نگر» با انجام و دیدن این منظره، مؤمن به حج رفته و شک زده برمی گردند در حالی که فریضه حج و یا عمره، حالت منظومه ای دارد و قضاوت درباره آن باید به صورت جمعی انجام گیرد نه به شیوه تکی.

در نظر جمعی خواهیم دید که اعمال حج، ترسیم زندگی انسان والایی (ابراهیم نبی) است که پیوسته سر به فرمان خدا بوده و جز تسلیم و رضا چیزی بر روح و روان او حاکم نبوده است، چه آن

ص: ۲۸

زمانی که روی منجیق نشست تا بر آتش برافروخته پرتاب شود، و یا آنگاه که به فرمان خدا کارد به دست گرفت تا رگهای فرزند دلبد خود را بزند، شناخت چنین انسان سراسر رضا و اخلاص،

که در اعمال حج مجسم است تأثیر بسزایی در روح و روان زائر می گذارد.

از مطلب دور نشویم، گفته شد: قانون تنصیف دیه در مورد زن یک اصل مسلم اسلامی است که در طول چهارده قرن هیچ فقیه نامداری از سنی و شیعه با آن مخالفت نکرده و همگان از صمیم دل آن را پذیرفته اند و طبق آن فتوا داده اند، از آنجا که مقاله گنجایش ذکر اسامی فقیهان را ندارد فقط از دو مدرک فقهی، اتفاق و اجماع فقیهان اسلامی را نقل می کنیم:

دیه زن و فقیهان اهل سنت

در دانشنامه فقه اسلامی که زیر نظر فقیهان چهار مذهب تنظیم شده است چنین می خوانیم:

«ذهب الفقهاء إلى أنّ دية الانثى الحرة المسلمة، هي نصف دية الذكر المسلم... أجمع أهل العلم على أنّ دية المرأة نصف دية الرجل لما روی معاذ عن النبي قال: دية المرأة على النصف من دية الرجل

ص: ۲۹

«دیه زن آزاد و مسلمان، نصف دیه مرد مسلمان است و بر این مطلب فقهاء اتفاق نظر دارند، و نیز... دانشمندان بر این که دیه زن نیمی از دیه مرد است اجماع کرده اند، زیرا معاذ از پیامبر نقل کرده است: دیه زن نصف دیه مرد است، زیرا شهادت دو زن، نیز برابر شهادت یک مرد است، و نیز میراث زن، نصف میراث مرد می باشد».

دیه زن و فقیهان شیعه

فتوای فقیهان شیعه با فتوای فقهای سایر مذاهب کاملاً یکسان است و کوچکترین اختلافی وجود ندارد و مسأله اجماعی است. محقق در شرایع می گوید: دیه المرأة علی النصف من جمیع الأجناس^(۲): دیه زن نصف دیه مرد است از همه اجناس مختلف دیه از طلا و نقره و... .

قهرمان فقه و فقاہت، مؤلف کتاب ارزشمند جواهر الکلام در

ص: ۳۰

۱-۱. موسوعه فقهیه: ج ۲۱، ص ۵۹-۶۰.

۲-۲. شرایع الاسلام، ج ۴۳، ص ۳۲.

شرح عبارت محقق می نویسد:

بل الإجماع بقسمیه علیه وبل المحکی منهما مستفیض أو متواتر کالنصوص. (۱)

یعنی اجماع محصل و اجماع منقول بر این حکم گواهی می دهد و بلکه هر دو اجماع به صورت متواتر و مستفیض نقل شده است، بسان روایات باب.

عبارت یاد شده حاکی است که این فقیه بزرگوار روایات دال بر این حکم را بسان اجماع، متواتر و یا مستفیض تلقی می کند.

علاقمندان اگر بخواهند از مجموع روایات آگاه شوند می توانند به آدرس یاد شده در زیر مراجعه کنند. (۲)

با توجه به این اتفاق فقیهان عالی مقام سنی و شیعه، و روایات مستفیض و یا متواتر چگونه می توان این دلایل محکم و پابرجا را نادیده گرفت و با دو نفر به نام «ابن علیه و أصم» (۳) از اهل سنت که حتی پایگاهی در فقه مذهب خود ندارند هماهنگ شد.

ص: ۳۱

۱-۱. جواهر الکلام: ج ۴۳، ص ۳۲.

۲-۲. وسائل الشیعه، ج ۲۹، باب ۵ از ابواب دیه نفس و باب ۴۴ از ابواب دیه اعضاء و باب ۳ از ابواب دیه شجاج و جراح.

۳-۳. جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۳۲.

آیا تنصیف دیه زن اهانت به شرافت آدمی است؟

اخیراً در نشریه فقه پژوهی مسأله تنصیف دیه زن به چالش کشیده شده و درباره آن چنین داوری انجام گرفته است:

۱. تنصیف دیه توهین به شرافت آدمی و اجتهاد جمهوری اسلامی است.

۲. مسأله تنصیف دیه بر خلاف نص ۱۹ و ۲۰ قانون اساسی است.

۳. در جمهوری اسلامی ایران برای زنان حق رأی داده شده است.

۴. نیمی از وکلای دادگستری ایران بانوان هستند.

سپس می گوید: حالا بگوییم چگونه دیه زن نصف دیه مرد است، این واقعاً با کدام منطق تطبیق می کند!

ارزیابی دلیل اول

اندیشه اهانت به شرافت زن، حاکی از تک نگرى صاحب نظریه است، و چنان که گفته شد اگر این اصل را همراه با دیگر اصول حاکم بر خانواده بررسی می کرد طبعاً تنصیف دیه را اهانت به شرافت زن تلقی نمی نمود.

او تصور کرده که زن و مرد، هر دو کالایی است که در مقام

ارزش گذاری باید ارزش یکسان داشته باشند و ارزش گذاری به صورت تنصیف، نوعی اهانت به او است، در حالی که زن و مرد از نظر انسانیت یکسان می باشند، و آیات قرآنی و احادیث اسلامی بر این گواهی می دهند، و حتی سوره کاملی به نام سوره نساء درباره او نازل شده

است، بنابراین دیه، بیانگر ارزش کالایی از دست رفته نیست، بلکه جبرانگر خسارت اقتصادی است که بر خانواده وارد شده است و در نظام اسلامی هزینه زندگی بر دوش شوهر سنگینی می کند، و با از بین رفتن او، خسارت اقتصادی بیشتری بر زندگی خانواده وارد می شود، تا با از رفتن زن.

در نظام اسلامی مرد برون سالار است و باید تلاش کند تا وسیله زندگی خانواده را فراهم سازد و زن، خانه سالار است که باید به تنظیم امور داخلی پردازد تا با هماهنگی این دو نیرو، صمیمیت بر خانواده حاکم باشد.

اکنون سؤال می شود با مرگ و یا قتل کدام یکی از این دو خسارت اقتصادی بیشتری بر بازماندگان وارد می شود تا با تشریح مقدار دیه، این خسارت به گونه ای جبران گردد؟ ناگفته پیداست با از بین رفتن مرد.

اینجاست که باید قوانین حاکم بر خانواده به صورت یک مجموعه و منظومه مورد مطالعه قرار گیرد، نه به صورت فردی و

اگر تنصیف دیه در مورد زن، مایه تحقیر است، پس دیگر احکام نورانی قرانی را که پا برجا است و منسوخ نیست چگونه توجیه می کنید زیرا همین امر تنصیف در مورد ارث زن و شهادت او نیز حاکم است، آنجا که می فرماید:

۱. (لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ) (۱)، «سهم مرد دو برابر سهم زن است».

۲. ارث مرد از همسر خود در صورت نبودن فرزند برای همسر، نصف و در غیر این صورت ربع است. (۲)

۳. ارثیه زن در صورت نبودن فرزند برای شوهر، ربع و در غیر این صورت یک هشتم است. (۳)

۴. شهادت دو زن به جای یک مرد پذیرفته می شود. (۴)

اصولاً- در فقه اسلامی تفاوت های فراوانی میان احکام زن و مرد هست که در این مورد، رساله ها نوشته و منتشر شده است، اختلاف در احکام، با توجه به دیگر احکام حاکم بر خانواده، کاملاً منطقی بوده و هرگز جنبه تبعیضی ندارد، بلکه

ص: ۳۴

۱-۱. نساء، آیه ۱۱.

۲-۲. نساء، آیه ۱۲.

۳-۳. نساء، آیه ۱۲.

۴-۴. بقره، آیه ۲۸۲.

یک قضاوت کاملاً منطقی است.

شیوه زندگی غربی ملاک احکام اسلامی نیست

در محیط غرب، زن و مرد همراه هم در خارج از خانه کار می کنند، و هزینه زندگی بر دوش هر دو سنگینی می کند، در این صورت، با از بین رفتن هر یک خسارت مساوی بر خانواده وارد می شود، ولی در محیط اسلامی زنان غالباً خانه سالار هستند، هزینه زندگی را مرد می پردازد، تربیت فرزندان و تنظیم امور داخلی که از اهمیت بالایی برخوردار است، برعهده کدبانوی خانه است، لذا به یقین خسارت ها در صورت فقدان هر یک، یکسان نیست.

نقد دلیل دوم

در این جا تحلیل نخستین دلیل صاحب نظریه به پایان رسید، اکنون به تحلیل دلیل دوم ایشان می پردازیم. او می نویسد: تنصیف دیه بر خلاف نص ۱۹ و ۲۰ قانون اساسی است، اینک ما متن هر دو اصل را می آوریم:

اصل ۱۹. مردم ایران از هر قوم و قبیله ای از حقوق مساوی برخوردارند.

اصل ۲۰. همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت

ص: ۳۵

قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی با رعایت موازین اسلامی برخوردارند.

تحلیل هر دو اصل

در اصل ۱۹ محور، مساوات همه اقوام و قبایل است نه زن و مرد، از آنجا که جمعیت ایران را اقوام مختلف تشکیل می دهد اصل مزبور بر یکسان بودن همه اقوام تصریح می کند، یعنی فارس و ترک، عرب و کرد همگی حقوق یکسان دارند و ارتباطی به تساوی حقوق زن و مرد ندارد.

اصل ۲۰، تساوی در همه حقوق را مقید به رعایت موازین اسلامی می نماید و تساوی زن و مرد در دیه بر خلاف موازین اسلامی است بلکه حتی بر خلاف اصل ۴ قانون اساسی است:

اصل ۴، با صراحت می گوید: کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است، و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.

اگر بنا باشد اصل ۲۰ را با موازین اجتهادی تفسیر کنیم به یقین اصل یاد شده در مقام بیان اصل تشریح تساوی در حقوق است نه

خصوصیات آن. و به اصطلاح علما اصول در مقام بیان اصل حکم است نه جزئیات آن، بلکه جزئیات و خصوصیات را قانون تعیین می کند.

مثلاً زن و مرد در برابر قانون میراث مساوی هستند یعنی هر دو ارث می برند نه این که یکی ارث می برد و دیگری محروم می شود، و اما کیفیت تقسیم ترکه برعهده قوانین ارث است. و تفاوت در میان وارثان فراوان است.

اینجانب که خود در خبرگان نخست در جریان این نوع قوانین و اصول بودم شهادت می دهم که مقصود از این اصل همان است که یادآور شدم.

نقد دلیل سوم

نویسنده می گوید: در جمهوری اسلامی ایران برای زنان حق رأی داده شده است.

نقد: این دلیل چه ارتباطی به تساوی زن و مرد در دیه دارد، و چه قیاس مع الفارقی است.

دلیل چهارم نویسنده

نیمی از وکلای دادگستری ایران، بانوان هستند.

ص: ۳۷

اشکال این دلیل همان است که درباره دلیل سوم یادآور شدیم، شایسته است انسانی که در یک همایش علمی و فقهی سخن می گوید دلایل خود را با مدعا بسنجد.

ص: ۳۸

دیه بر عاقله یک رسم رحمانی و انسانی است

۳- دیه بر عاقله

یک رسم رحمانی و انسانی است

صاحب نظریه پیشین (ردّ تنصیف دیه زن) در مورد دیه بر عاقله نیز، اندیشه یکسان با مسئله قبلی دارد و آن را «از عرف های جاهلیت می داند»!!

نقد اندیشه

کسانی که فکر می کنند: دیه بر عاقله از قوانین مجازاتی اسلام، برگرفته از عادات جاهلی است، این دو را (دیه بر عاقله در اسلام، دیه بر عاقله در جاهلیت) یکسان گرفته اند در حالی که میان این دو فاصله زیادی هست و دیه بر عاقله در اسلام شرایط و خصوصیتی دارد که این دو را از هم جدا می سازد، اینک به برخی از آنها اشاره می شود:

ص: ۳۹

۱. ویژگی های دیه بر عاقله در اسلام

در فقه اسلامی همه جا دیه بر عاقله نیست بلکه در مواردی است که ذیلماً اشاره می شود:

الف. جنایت عمدی نباشد.

ب. جنایت خطای محض باشد.

ج. جنایت از طریق بینه ثابت شود نه اقرار.

د. جنایت، به نفس یا اعضای بدن باشد نه غیر آن.

هـ. اگر قتل با بینه ثابت شد ولی اولیای دم، دیه را با چیزی مصالحه کنند دیه برعهده خود جانی است نه عاقله.

و. فقط کسانی دیه را می پردازند که اگر کسی قاتل را - مثلاً - می کشت از دیه او ارث می بردند. (۱)

دیه بر عاقله بسان دیگر احکام تا آنجا است که مایه عسر و حرج نباشد، در غیر این صورت عاقله محکوم به حکمی نیست.

ز. دیه بر عاقله در جاهلیت بر تمام افراد قبیله پخش می شد و چه بسا هر فردی به پرداخت یک دینار محکوم می گشت و اگر روح حکم اسلام، همان روح قبیله ای بود، اسلام باید آن را بر تمام افراد قبیله پخش کند، و همه را مکلف به پرداخت جزیی از دیه

ص: ۴۰

نماید.

در حالی که در اسلام دیه بر خصوص عاقله است و عاقله در لسان اسلام غیر از عاقله در عصر جاهلی است و مقصود از آن در اسلام عصبه و نزدیکان قاتل از طریق پدر مانند برادر، عمو و فرزندان ذکور آنان می باشد نه دیگر بستگان و نه مجموع قبایل با تیره و تبارهای مختلف، بنابراین نباید این حکم را برگردان حکم جاهلی دانست.

مسئله دیه بر عاقله مورد اتفاق همه فقهای اسلام است و ما فقط از دو مدرک، اجماعی بودن مسئله را نقل می کنیم:

در موسوعه فقهیه که زیر نظر فقیهان چهار مذهب تألیف شده چنین آمده است:

«الأصل أنّ الدية إذا كان موجبا الفعل الخطأ أو شبه العمد ولم تكن أقلّ من الثلث تتحملها

العاقله».

«ضابطه در موجبات دیه این است که به صورت خطا و یا شبه عمد انجام گیرد و کمتر از یک سوم دیه نباشد در این صورت عاقله قاتل آن را می پردازد».

آنگاه به حکمت جعل دیه بر عاقله می پردازد و می گوید: ایجابها علی العاقله علی سبیل الموساهة للقاتل والاعانة له

ص: ۴۱

تخفيفاً^(۱)، ایجاب آن بر عاقله یک نوع مساعدت به جانی و کم کردن بار بر دوش او است.

فقیه نامدار شیعی در کتاب ارزشمند «جواهر الکلام» چنین می نویسد:

نعم هی علی العاقله فی الخطأ المحض نصاً وإجماعاً بقسیمه ولعلّه من المسلمین إلا من الأصم والخوارج وقد سبقهم الإجماع ولحقهم^(۲).

دیه بر عاقله فقط در جنایت خطایی است و این مسئله علاوه بر روایات، مورد اجماع فقهای اسلام است (هر دو قسم اجماع) و شاید مورد اجماع همه مسلمانان است، فقط فردی به نام اصم و گروه خوارج با این حکم مخالفت کردند و قبل از آنها و پس از آنها اجماع منعقد شده است (و لذا مخالفت آنها مضر به اجماع نیست).

مؤلف وسائل الشیعه روایات دیه بر عاقله را در جلد ۲۹، از صفحه ۳۹۱ تا ۳۹۷ در ابواب عاقله آورده است که علاقمندان می توانند مراجعه کنند. با وجود چنین روایات مستفیض و یا متواتر چگونه می توان آنها را نادیده گرفت و به فقه وضعی بشری

ص: ۴۲

۱-۱. موسوعه فقهیه، ج ۲، ص ۹۰.

۲-۲. جواهر، ج ۴۳، ص ۴۱۵.

چیزی که بر اصالت قاعده «دیه بر عاقله» دلالت دارد (و از آنجا که مورد آن، قتل خطایی است)، در شرع مقدس، دیه جنایت کودکان نابالغ نیز بر عاقله آنها است، زیرا عمد کودک نابالغ، حکم خطا دارد، و لذا امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «عمدُ الصبیان خطأ یُحمَلُ علی العاقله».^(۱) «کارهای عمدی کودکان خطا محسوب می شود، دیه آن بر عاقله است».

حتی دیه انسان های کم خرد و ناقص العقل هر چند عمدی باشد بر عاقله است.^(۲)

با وجود چنین احادیث مستفیض، چگونه می توان با آنها وداع کرد و حکم وضعی بشری را جایگزین حکم الهی ساخت، چیزی که چهارده قرن مورد پذیرش فقیهان بوده و بر وفق آن فتوا داده اند، باز خاطر نشان می سازیم، این نوع مساعدت بسان تمام احکام شرع محدود به این است که مایه «عسر و حرج» نباشد.

۴. دیه بر عاقله نوعی تعاون و مساعدت است

دیه بر عاقله به عنوان یک نوع تعاون و کمک به ارحام، تشریح

ص: ۴۳

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۴۰۰، باب ۱۱، از ابواب عاقله، حدیث های شماره ۳ و ۱.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۴۰۰، باب ۱۱، از ابواب عاقله، حدیث های شماره ۳ و ۱.

شده است، از آنجا که دیه انسان، دیه سنگینی است و چه بسا فرد قادر به پرداخت آن نمی باشد، و فرض این است عمدی در کار نبوده، اسلام از طریق این قانون، خون بهای او را در میان خویشان نزدیک ارث بر، که غالباً متعددند پخش می کند تا از این راه به این فرد کمک شود. البته قاتل نیز بر پرداخت کفاره که در سوره نساء، آیه ۹۲ آمده است، مکلف می باشد.

ابن قدامه می گوید: جنایات «خطا» در زندگی انسان ها فراوان است و الزام جانی به پرداخت آن، چه بسا خارج از توان او باشد، حکمت الهی ایجاب کرد که آن را بر دوش عاقله بگذارد آن هم به عنوان مواسات با قاتل، آنجا که معذور باشد، قاتل تنها مکلف به پرداخت کفاره شود. (۱)

شهید ثانی می نویسد: پرداختن دیه قاتل توسط عاقله، یک نوع کمک بستگان به فردی از بستگان است که نظیر آن در غیر اقارب نیز وجود دارد، مثلاً انسانی، زکات مال خود را در راه اصلاح دو مسلمان مصرف می کند. (۲)

نظیر این نوع تعاون و دفع غرامت، مسئله ضمان جریره است که در فقه برای خود بایی دارد و حاصل آن این است که گاهی

ص: ۴۴

۱- ۱. مغنی، ج ۹، ص ۴۹۷.

۲- ۲. مسالک، ج ۲، ص ۴۰۳.

فردی با فرد دیگری قراردادی به این نحو می بندد: من با تو قرار می بندم که مرا یاری کنی و از من دفاع کنی و دیه مرا بپردازی، و در مقابل از من ارث ببری، و طرف دیگر می گوید: با تو قرارداد می بندم که تو نیز مرا کمک کنی، و من تو را کمک کنم و تو دیه مرا بپردازی و من دیه تو را بپردازم، از من ارث ببری و من از تو ارث ببرم. (۱) قوانین ارث اسلامی این نوع پیمان را تحت عنوان «ضمان جریره» پذیرفته است، و دو فرد مذکور در شرایط خاصی از هم ارث می برند.

موضوع کمک به بستگان چه در شادی و چه در غم یک رسم رحمانی و انسانی است و لذا در بسیاری از استان ها، موقع ازدواج یک جوان، بستگان کمک های نقدی و جنسی می کنند و این نوع تعاون در مورد گرفتاری ها نیز حاکم است. امروز به جوان این خانواده کمک می شود و فردا به جوانهای دیگران.

آیا دیه بر عاقله بر خلاف آیه قرآنی است؟

برخی از حاضران در همایش از طریق دیگر به نقد «دیه بر عاقله» پرداخته اظهار داشته اند که این حکم فقهی با آیه (أَلَّا تَزِرُ

ص: ۴۵

وَازِرَّةٌ وَزَرَ أَخْرَى) (۱) سازگار نیست.

تحلیل: چنین استدلالی از یک نوع شتابزدگی سرچشمه گرفته بدون این که به معنی لغوی «وزر» پردازند سپس مقصود از آن در آیه را بررسی کنند، اگر این دو کار انجام می گرفت هرگز این حکم نورانی اسلام را با آیه قرآنی معارض نمی شمردند.

اولاً: وزر در لغت هر چند به معنی ثقل و سنگینی و گناه نیز آمده است اما مقصود آن در آیه همان عقوبت اخروی است. و آیه حاکی از آن است که مفاد این فقره در صحیفه های حضرت ابراهیم و حضرت موسی (علیهما السلام) مکتوب است بوده است چنان که می فرماید:

(أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى * وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى * أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى). (۲)

«یا از آنچه در کتب موسی نازل گردیده با خبر نشده و در کتب ابراهیم همان کسی که وظیفه خود را به طور کامل ادا کرد که هیچ کس بار گناه دیگری (عقوبت) را بر دوش نمی گیرد».

و بعد از این فقره می فرماید:

(وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى

ص: ۴۶

۱- ۱. نجم: ۳۹.

۲- ۲. نجم: ۳۶-۳۸.

* ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى * وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ. (۱)

«برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست و این که تلاش او به زودی دیده می‌شود، سپس به او جزای کافی داده خواهد شد.»

فقرات قبل و بعد حاکی از آن است که این آیه درباره عقوبت و آثار منفی گناهان سخن می‌گوید و ارتباطی به این که کسی دین دیگری را (هر چند عقوبت نباشد) برعهده نمی‌گیرد، ندارد.

ثانیاً: آیات ماقبل سخن از اثم و گناه می‌برد و می‌فرماید:

(وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ) (۲).

«کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند.»

به علاوه تعاون در میان اهل یک فامیل «وزر» محسوب نمی‌شود نباید ماهیت تعاون را با «وزر» اشتباه کرد.

درباره حکم مساعدت بستگان به فرد مبتلا به دین شایسته است کسانی که با کلام الله مجید بر اندیشه خود استدلال می‌کنند شرایط تفسیر را رعایت کنند.

البته مسائل مربوط به دیه بر عاقله گسترده تر از آن است که در

ص: ۴۷

۱-۱. نجم: ۳۹-۴۲.

۲-۲. شوری: ۳۷.

این مقاله بیان شود علاقه مندان در این مورد می توانند به کتاب «سیمای فرزنانگان»^(۱) و نیز کتاب «احکام الديات»^(۲) هر دو از این قلم مراجعه نمایند.

البته، در ذیل این رساله، بحث گسترده ای درباره «دیه بر عاقله» از این قلم می خوانید، این بحث ۲۵ سال قبل در پاسخ پرسش سردبیر مجله «رهنمون»، نگارش یافته است.

ص: ۴۸

۱-۱. سیمای فرزنانگان، ج ۱، ص ۱۷۵-۱۹۰.

۲-۲. احکام الديات، صفحات ۶۱۰ تا ۶۱۹.

ارزش یکسانی مکان ها و زمان ها، مانع از آن نیست که برخی از آنها از شرافت عرضی و معنوی برخوردار گردد و در نتیجه دیه قتل در آنها تغلیظ یابد، و ضمناً نقطه نظرهای مخالف بررسی شده است.

ارزش یکسانی مکان ها

زمینی که ما در آن زندگی می کنیم روز نخست ارزش یکسانی داشت، و هیچ نقطه ای بر نقطه دیگر برتر شمرده نمی شد، زیرا همه نقاط آن مخلوق خالقِ یکتا بوده و می باشد ولی یکسان بودن ارزش ذاتی، مانع از آن نیست که برخی از نقاط آن به خاطر یک رشته پدیده ها ارزش والایی پیدا کند.

سرزمین مکه که مسجدالحرام در آنجا بنا شده هر چند از نظر ارزش ذاتی با دیگر سرزمین ها ظاهراً یکسان است اما به خاطر این که کعبه را که قبله اهل توحید است در دل خود جای داده است ارزش معنوی فوق العاده پیدا کرده تا آنجا که ثواب یک نماز در مسجدالحرام معادل با ثواب صد هزار نماز در دیگر مساجد است.

کربلا سرزمین انسان های آزاده است که برای اعتلای کلمه الله آن سرزمین را با خون خود رنگین کرده اند و از این جهت از ارزش والایی برخوردار گشته است و همچنین است برخی از نقاط زمین که بر اثر یک رشته رویدادها از شرافت عرفی و معنوی برخوردارند. (۱)

ارزش یکسانی زمان ها

حقیقت شب جز سایه زمین چیز دیگری نیست زیرا آنگاه که یک طرف زمین رو به خورشید است طرف دیگر آن تاریک است که در حقیقت سایه زمین است و شب های هر سال، بالذات ارزش یکسان دارند و هرگز نمی توان شبی را بر شب دیگر برتر شمرد ولی گاهی به خاطر یک رشته پدیده ها برخی از شب ها ارزش

فوق العاده ای پیدا می کند و لذا قرآن می فرماید: (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ)، و این ارزش به خاطر نزول قرآن در آن شب می باشد.

بر همین اساس می توان موضوع معصیت و مخالفت با امر خدا را به همین شیوه بررسی نمود، هرگاه انسانی گناهی را در چهاردیواری خانه خود انجام دهد مسلماً کیفر دارد اما اگر همان را بیرون خانه و در برابر دیدگاه جوانان پاک انجام دهد ضررش بیشتر و کیفر آن شدیدتر است، رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید:

«إِنَّ الْمَعْصِيَةَ إِذَا عَمِلَ بِهَا الْعَبْدُ سِرًّا لَمْ يَضُرَّ إِلَّا عَامِلَهَا، فَإِذَا عَمِلَ بِهَا عَلَانِيَةً وَلَمْ يُغَيِّرْهَا بَشِيءٌ أَضُرَّتْ بِالْعَامَةِ» (۱).

«اگر بنده ای کار خلافی را در پنهانی انجام دهد ضرر آن متوجه خود او می شود ولی اگر آن را آشکارا انجام دهد و از آن جلوگیری نشود بر همگان ضرر می رساند».

مسلماً عمل جنسی با نامحرم گناه بزرگی است ولی اگر خدا نکرده این گناه را در مکان مقدس انجام دهد مسلماً کیفر سنگینی خواهد داشت.

بر این اساس می توان مراتب شدت و ضعف گناه را رقم زد.

ص: ۵۱

یکی از مسائل مورد اتفاق بسیاری از فقیهان تغلیظ دیه در برخی از زمان ها و مکان ها است اینک به بیان هر دو می پردازیم:

اخیراً کارشناسی در نشست «فقه پژوهی»، برخی مسئله تغلیظ دیه در ماه های حرام را مطرح کرده و به نقد آن پرداخته و می گوید: «جنایت در ماه های حرام باعث تغلیظ دیه می شود و این در حقیقت از اوضاع و احوال قبیله ای عربستان سرچشمه گرفته است که آن ها در جنگ بودند

و لذا گفته اند در ماه های حج این جنگ و جدال و قتل متوقف شود در حالی که در کشوری مثل ایران از اول فروردین تا پایان اسفند خشونت ممنوع است.

اساس گفتار ایشان را یک خبر مشهور تشکیل می دهد که می رساند تحریم جنگ در ماه های حرام از آن عرب جاهلیت است در حالی که این اندیشه بر خلاف آیه قرآنی است. در سوره مبارکه توبه، آیه ۳۶ چنین می فرماید:

(إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ).

«شماره ماه نزد خدا از روزی که آسمان ها و زمین را آفرید دوازده ماه است از آن ها چهار ماهش حرام است».

آنگاه می فرماید:

(ذَلِكَ الدِّينِ الْقَيِّمِ).

«این است آیین ثابت و پا برجا».

اسم اشاره یعنی (ذَلِكَ) در این فقره می‌رساند که حرمت این ماه‌های حرام جزء آیین ثابت و پا بر جای خدا بوده و هست و این تشریح در زمانی انجام گرفته که خدا آسمان‌ها و زمین را آفریده است. حتی از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که تحریم جنگ در این ماه‌ها علاوه بر آیین ابراهیم، در آیین یهود و مسیح و سایر شرایع آسمانی نیز بوده است و فقره (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) ممکن است اشاره به این نکته باشد که از روز نخست در همه شرایع به صورت قانون ثابت وجود داشته است، بنابراین نظریه نویسنده که اساس آن را یک خبر مشهور تشکیل می‌دهد، فرو می‌ریزد. ای کاش این پژوهشگران به قرآن مراجعه می‌کردند.

در حرمت ماه‌های حرام همین کافی است که کسی که در ماه رمضان شراب بخورد افزون بر هشتاد تازیانه، بیست تازیانه دیگر نیز بر او زده می‌شود زیرا با کار خود احترام ماه رمضان را خدشه دار کرده است. «نجاشی»، شاعر معروف عصر امیرمؤمنان در ماه رمضان شراب نوشید، امام بر او هشتاد تازیانه زد سپس او را بازداشت کرد و فردای آن روز او را خواست و بیست تازیانه دیگر به او زد. نجاشی از افزایش حد شراب خواری پرسید، امام در پاسخ

ص: ۵۳

فرمود: «لَتَجْرَتَنَّكَ عَلَى شُرْبِ الْخَمْرِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ». این افزایش به خاطر این است که جرأت پیدا کردی و در ماه رمضان شراب نوشیدی. (۱)

در حرمت و احترام فوق العاده این ماه ها کافی است که برخی از متولیان کعبه گاهی در جایگاه این ماه ها دستکاری می کردند مثلاً- محرم را ماه حلال، و صفر را ماه حرام معرفی می کردند، البته این مطلب به خاطر اخذ رشوه از برخی از سران عشایر بود که جنگ در محرم به نفع آنان تمام می شد، قرآن می فرماید: (إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ) (۲): جابجا کردن ماه های حرام افزایش در کفر است.

بنابراین نباید تعجب کرد که اگر کسی در ماه های حرام قتلی را مرتکب شد دیه او تغلیظ می شود یعنی علاوه بر دیه نفس، یک سوم دیه را نیز باید بپردازد.

برای روشن شدن انظار فقیهان اسلام اقوال علماء را در این مورد نقل می کنیم:

تغلیظ دیه قتل در ماه های حرام از نظر اهل سنت

رهبران مذاهب چهارگانه اهل سنت در مورد تغلیظ دیه در

ص: ۵۴

۱- ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۸، باب ۹ از ابواب حد المسکر، ح ۱.

۲- ۲. توبه: ۳۷.

ماه های حرام به دو گروه تقسیم می شوند، فقیهان شافعی و حنبلی بر وجود تغلیظ دیه تأکید دارند در حالی که حنفی ها و مالکی ها چنین نظری ندارند. (۱) ابن قدامه در مغنی (۲) بحث گسترده ای در این مورد انجام داده است.

اما از نظر فقهای شیعه:

همگان اتفاق نظر بر تغلیظ دارند. صاحب جواهر می گوید: اگر کسی در شهر حرام فردی را بکشد علاوه بر دیه، باید یک سوم دیه را نیز بپردازد و این مسئله اجماعی است، هم اجماع محصل و هم اجماع منقول. (۳)

علامه می گوید: «لو قتلَ فی الشهرِ الحرامِ أو الحرم، الزمَ دیهً وثلاثاً»: «اگر در ماه حرام و یا حرم مرتکب قتل شود محکوم به پرداخت دیه و یک سوم آن نیز می شود».

مؤلف مفتاح الکرامه، مضمون گفتار علامه را از گروهی از فقیهان نامدار نقل می کند. (۴)

البته به طور مسلم مدرک این اتفاق نظرها در مسئله، روایاتی است که وارد شده اند، اینک ما به برخی از این روایات اشاره

ص: ۵۵

۱-۱ . موسوعه فقهیه، ج ۵، ص ۵۲.

۲-۲ . مغنی، ج ۹، ص ۴۹۹.

۳-۳ . الجواهر، ج ۲، ص ۶۱۳.

۴-۴ . مفتاح الکرامه، ج ۲۱، ص ۱۶۶.

می کنیم که همگی صحیح و قابل اعتماد است:

۱. روایت صدوق به سند صحیح

۱. صدوق در «فقیه» آنگاه که روایت علی بن رئاب از زراره را در مورد قتل در ماه های حرام نقل می کند، و در آن به دو ماه روزه اشاره شده است، می افزاید: «وفی روایه أبان عن زراره علیه ديه وثلث»^(۱)، یعنی در روایت ابان در همین موضوع از زراره چنین آمده است که بر او است یک ديه و یک سوم آن. و سند صدوق به «ابان» صحیح است.

۲. روایت کلینی به سند صحیح

۲. حدیثی که کلینی به سند صحیح از کلب اسدی به این صورت نقل می کند که من از امام صادق (علیه السلام) درباره ديه کسی که در ماه های حرام کسی را کشته است پرسیدم، حضرت فرمود: ديه و ثلث.^(۲)

صدوق همین روایت را از کلب بن معاویه^(۳) نقل می کند،

ص: ۵۶

۱- ۱. الفقیه، ج ۴، ص ۱۱۰، حدیث ۵۲۱۳.

۲- ۲. وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۰۳، باب ۳ از ابواب دیات نفس، ح ۱.

۳- ۳. به ذیل حدیث کلینی مراجعه شود.

و مسلماً هر دو یک روایت است و کلیب اسدی همان

کلیب بن معاویه است و وثاقت کلیب از دو راه ثابت می شود.

الف. شخصیت های بزرگی مانند صفوان و ابن ابی عمیر که فقط از اشخاص ثقه نقل می کنند در این مورد از کلیب نقل روایت کرده اند.

ب. کشی و کلینی به سند صحیح روایاتی نقل کرده اند که حاکی از وثاقت کلیب است که ما فقط به برخی از آنها اشاره می کنیم:

مردی به امام صادق(علیه السلام) گفت آیا می شود انسانی، شخصی

را دوست بدارد در حالی که او را ندیده باشد. امام فرمود: او من هستم زیرا کلیب صیداوی را دوست دارم، در حالی که او را ندیده ام.^(۱) البته بعدها کلیب صیداوی خدمت امام رسیده و خواسته هایی داشت و حضرت اجابت نمود.^(۲)

۳. در برخی روایات به تغلیظ دیه اشاره شده اما کیفیت تغلیظ در آن نیامده است، کلینی به سند صحیح از زراره، و او از امام باقر(علیه السلام) نقل روایت می کند که مردی از وی سؤال کرد شخصی در

ص: ۵۷

۱-۱. رجال کشی، ص ۳۴۰.

۲-۲. کافی، ج ۵، ص ۷۹ و معجم رجال الحدیث، آیت الله خویی، ج ۱۴، ص ۱۱۲.

ماه های حرام از روی خطا کسی را بکشد ديه او چیست؟ حضرت فرمود: «تَغْلِظُ الدِّيَه». (۱) این سه روایت در اثبات حکم شرعی کافی است.

این موضوع نیاز به بحث گسترده تر ندارد، با نظر به همین سه روایت و با توجه به فتاوی فقهای سنی و شیعه و دیگر قرائن می توان مسئله را قطعی تلقی کرد، این که صاحب نظریه می گوید: «در ایران جنگ و جدال در ماه های حرام نیست»، ارتباطی به حکم شرعی که جنبه جهانی دارد، ندارد، این سخن می نماید که اسلام گویا فقط برای ایران و ایرانیان آمده است. و چون در ایران در این ماه ها جنگ و جدال نیست، پس این حکم موضوع ندارد! ولی او باید به خاطر بیاورد که «صدام مقبور» جنگ را با ما در ماه های حرام آغاز کرد.

سخن درباره تغلیظ ديه در ماه های حرام، به پایان رسید، اکنون وقت آن رسیده است که موضوع تغلیظ ديه در قتل در حرم را مورد بررسی قرار دهیم.

ص: ۵۸

۱-۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۸۰، باب ۸ از ابواب بقیه الصوم، ح ۱.

تغلیظ دیه قتل در حرم امن الهی

اشاره

به مکه و اطراف چهارگانه آن تا مساحت معین «حرم» گفته می شود، خدا در قرآن آن را محل امن توصیف کرده و می فرماید: (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا) (۱)، و نیز بر قریش منت می نهد و می فرماید: (وَأَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ) (۲) و آنها را از ترس و ناامنی، ایمن ساخت.

مرکز حرم، کعبه یا حجرالاسود است و مساحت آن از چهار طرف یکسان نیست و شکل هندسی آن شبیه بیضی است و نزدیک ترین نقطه به آن، نقطه «تنعیم» است که در فاصله سه میلی کعبه است، در حالی که فاصله «حدیبیه» که نقطه شروع حرم از طرف جده است با مکه ۸۰۰ میل است و همچنین است دیگر اطراف که با کعبه فاصله های مختلف دارند.

ص: ۵۹

۱-۱. عنکبوت: ۶۷.

۲-۲. قریش: ۴.

در فقه اسلامی «حرم» احکام ویژه ای دارد که در کتب حج به صورت مفصل بیان شده است و ما به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. کسانی که می خواهند وارد حرم و یا مکه شوند باید از یکی از مواقیت محرم شوند و ورود به حرم و یا مکه بدون احرام جایز نیست، مگر گروهی که کارشان رفع نیازمندی های روزانه مردم است.

۲. ورود مشرکان به حرم به نص آیه قرآنی ممنوع است:

(إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا). (۱)

«مشرکان ناپاک پس نباید بعد از امسال نزدیک مسجدالحرام شوند».

مفسران می گویند: مسجدالحرام کنایه از حرم است.

۳. قتال در حرم ممنوع است مگر این که دشمن شروع کننده جنگ باشد.

(وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ). (۲)

«با آن ها نجنگید مگر آن ها آغازگر جنگ باشند».

ص: ۶۰

۱-۱ . توبه: ۲۸.

۲-۲ . بقره: ۱۹۱.

۴. قطع درختان حرم و چیدن گیاهان آن حرام است ولی جلوگیری از چریدن حیوانات واجب نیست. البته استفاده از سزیکاری ممنوع نمی باشد.

۵. حیوانی که در خشکی زندگی می کند شکار آن در حرم مطلقاً ممنوع است خواه برای محرم و خواه برای غیر محرم و تکرار آن نیز از گناهان کبیره است.

قتل در حرم و تغلیظ دیه

با توجه به احترام خاصی که حرم امن الهی از آن برخوردار است اگر شخصی، کسی را در حرم بکشند دیه پرداختی او تشدید می شود. و علاوه بر دیه نفس، باید ثلث دیه را نیز بپردازد.

دیدگاه فقیهان اهل سنت در قتل در حرم

شیخ طوسی در کتاب خلاف می فرماید: دیه خطا در ماه های حرام و در حرم تغلیظ می شود، حتی شافعی افزون بر این دو مورد، مورد سوم را نیز گفته است و آن این که محرمی، رحمی را در خارج از حرم بکشد در آن صورت نیز دیه تشدید می شود. آنگاه از ابوحنیفه و مالک نقل می کند که آن ها با این نظر مخالفند. (۱)

ص: ۶۱

۱- ۱. دیه الخطاء تغلظ فی الشهر الحرام و فی الحرم و إذا قتل ذا رحم محرم و قال الحنفیه و مالک لا تغلظ. خلاف، ج ۵، ص ۲۲۲.

ابن قدامه نیز در مغنی نافی تغلیظ دیه است. (۱) به دلیل این که قرآن می فرماید: (وَدِيَهُ مَسْلَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ). (۲) می گوید: در این مورد سخنی از تغلیظ به میان نیامده است.

البته این استدلال صحیح نیست زیرا اطلاق آیه تا آن جا حجت است که دلیلی بر تقیید اطلاق در سنت وارد نشده باشد در حالی که در روایات اهل بیت (علیهم السلام) قید وارد شده و اطلاق قرآن را مقید کرده است.

دیدگاه فقهای شیعه در قتل در حرم

مشهور در میان فقهای شیعه تغلیظ دیه است. شیخ طوسی پس از عنوان مسئله می گوید: «دلینا اجماع الفرقه وأخبارهم»، یعنی دلیل ما اتفاق فقهاء شیعه و روایات آن ها است.

در کتاب جواهر الکلام تغلیظ دیه را از فقیهان نامداری مانند ابن حمزه و ابن زهره و ابن ادریس، علامه در قواعد و ارشاد و شهید در لمعه نقل کرده، حتی می گوید فاضل هندی در کشف اللثام آن را برگزیده بسیاری از علماء دانسته است. محقق اردبیلی در «مجمع

ص: ۶۲

۱- ۱. مغنی، ج ۹، ص ۵۰۱.

۲- ۲. نساء: ۹۲.

البرهان» آن را به مشهور نسبت می دهد. (۱)

از میان فقیهان پیشین می توان دو نفر را نام برد که این فتوا را داده اند:

۱. ابان بن عثمان. ۲. ابن ابی عمیر (م ۲۱۷هـ-) که نام آنها در برخی از اسناد روایات آمده است. ولی در «کافی» به جای ابان بن عثمان، «ابان بن تغلب» وارد شده، ظاهراً اشتباه است. آنان از فقهای بزرگ قرن دوم و سوم اسلامی هستند.

اگر از این ها بگذریم شیخ مفید در مقنعه (۲) و شیخ طوسی در نهاییه (۳) فتوی بر تغلیظ دیه داده اند حتی فلسفه تغلیظ را هتک حرمت حرم می دانند، علامه در قواعد به صورت قاطعانه بر این مطلب فتوا داده است. (۴) فقیه نامور سید محمد جواد عاملی مسئله را روی دایره تحقیق ریخته و به کسانی که تصور می کنند که در مسئله نصی وارد نشده است اعتراض می کند و می گوید: من در شگفتم که چگونه برخی افراد با وجود نص معتبر از نظر سند و دلالت که مؤید اجماع است چنین فکر می کنند. (۵)

ص: ۶۳

۱-۱. جواهر، ج ۴۳، ص ۲۷.

۲-۲. المقنعه، ص ۱۴۳.

۳-۳. النهایه، ص ۷۰۶.

۴-۴. متن مفتاح الکرامه، ج ۲۵، ص ۱۶۷.

۵-۵. مفتاح الکرامه، ج ۲۱، ص ۱۶۷.

اینک به نقل متن حدیث می پردازیم:

زراره می گوید: مردی از ابوجعفر امام باقر(علیه السلام) در مورد کسی که در حرم فردی را کشته پرسید، آن حضرت فرمود: بر او است یک دیه کامل و ۳۱ آن و دو ماه هم روزه می گیرد، این حدیث را مشایخ سه گانه با سند صحیح نقل کرده اند، به مدارک زیر مراجعه شود. (۱)

ضمناً شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه به تفصیل به نقل این حدیث از مشایخ سه گانه پرداخته است. (۲)

ارزش یابی نظر مخالف در نشست فقه پژوهشی

سخنران افتتاحیه نشست، در آغاز سخن می گوید:

«در تاریخ می خوانیم: پس از رحلت شیخ طوسی، فقهای ما مقلد شیخ طوسی بودند و کسی را یارای مخالفت با او نبود... مشکل این است که عده ای حاضر نیستند کوچک ترین تحولی در فقه به وجود آید».

در این سخن دو نکته جای تأمل است:

۱. موضوع مقلد بودن فقیهان شیعی پس از درگذشت شیخ در

ص: ۶۴

۱- ۱. کافی، ج ۷، ص ۲۸۱، حدیث ۶/ فقیه، ج ۴، ص ۷۹، شماره ۲۴۷، تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۱۵.

۲- ۲. وسائل، ج ۲۹، باب ۳ از ابواب دیات النفس.

سال ۴۶۰هـ - مطلبی است که سدیدالدین حمصی (۴۸۵-۵۸۵هـ) آن را مطرح کرده و دیگران مانند ابن طاووس و شهید ثانی و فرزند او صاحب معالم از او گرفته اند ولی برخی از آثار تألیف شده پس از عصر شیخ، بر خلاف این نظر گواهی می دهد.

ابن براج (۴۰۱-۴۸۱هـ) از فقیهانی است که عصر شیخ را درک کرده است و پس از وی نیز تا بیست سال در قید حیات بوده است، وی در برخی از آثار فقهی خود به نقد نظر رأی شیخ می پردازد. مشروح این قسمت را در مقدمه المهدب ابن براج (۱)، از این قلم مطالعه بفرمایید.

علاوه بر این، نوع آثار فقهی که پس از شیخ در قرن های پنجم و ششم تألیف شده است کمتر به دست ما رسیده است زیرا بر اثر هجوم سلاجقه به مراکز شیعی و پس از آن صلاح الدین ایوبی، بسیاری از آثار شیعه طعمه حریق شده است. بنابراین نمی توان درباره آنها داوری قطعی کرد.

۲. از روزی که مرحوم آیت الله بروجردی وارد قم شد (ورود ۱۳۶۴هـ - فوت ۱۳۸۰)، تا به امروز آثار فقهی ارزشمندی در قم به صورت های گوناگون، از قواعد فقهیه گرفته تا دانشنامه های فقهی تألیف شده است و نوآوری های چشم گیری در آنها هست. البته

ص: ۶۵

همه نوآوری‌ها بر اساس اصول و احکام قطعی اسلام انجام گرفته است. فقیهان واقع‌گرا قوانین و حیانی را با آرای وضعی بشری مبادله نمی‌کنند.

نقد تضعیف روایات مربوط به قتل در ماه حرام و در حرم

نظریه پرداز نشست «فقه پژوهی» در بررسی دو مسأله (قتل در ماه‌های حرام و قتل در حرم) می‌گوید در مجموع در این مسئله شش روایت وارد شده است: دو روایت مربوط به کلب اسدی است و در بین راویان دو نفر به نام کلب داریم که هر دو آن‌ها ضعیف هستند و سه یا چهار روایت دیگر هم از زراره نقل شده است که دقیقاً یک روایت است.

نقد: اولاً: کلب دو نفر نیست بلکه یک نفر است که گاهی کلب بن معاویه نامیده شده و گاهی کلب اسدی و احیاناً صیداوی. (۱)

ثانیاً: کلب ثقه است و از مشایخ حدیث ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی است و در آغاز بحث در این مورد سخن گفتیم و تکرار نمی‌کنیم.

ثالثاً: این که می‌گویند سه یا چهار روایت یک روایت است

ص: ۶۶

یادآور می شویم: یکتا سازی روایات اگر چه نقش آفرینی در استنباط احکام شرعی دارد و استاد بزرگوار ما آیت الله بروجردی بر این روش تأکید می کرد ولی تنها وحدت راوی در پایان سند (زراره) گواه بر وحدت روایت نیست. و الا باید تمام روایات زراره در تمام ابواب فقهی یک روایت تلقی کنیم، بلکه علاوه بر آن، وحدت موضوع نیز شرط است در حالی که این شرط در محل بحث ما نیست، درست است هر دو حدیث به زراره منتهی می شود ولی در یکی موضوع برای تغلیظ دیه قتل در سرزمین حرم است (۱) ولی در دیگری موضوع برای تغلیظ دیه، قتل در ماه های حرام است. (۲)

گذشته از این دو حدیث، روایتی در باب صوم آمده است که قبلاً به آن اشاره کرده ایم.

پایان

ص: ۶۷

۱- ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۰۴، باب ۳ از ابواب دیات، حدیث ۳.

۲- ۲. وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۰۴، باب ۳ از ابواب دیات، حدیث ۴.

در مجله «رهنمون»

مجله «رهنمون» که از مدرسه عالی شهید مطهری منتشر می شود در شماره هفتم سال ۱۳۷۲ مسئله (دیه بر عاقله) را از دو نظر مطرح کرده و در آن شماره پاسخی را از این جانب چاپ نموده است.

آن جا که پاسخ یاد شده، دارای نکات فقهی است. در این جا به نشر سؤال و پاسخ می پردازیم.

قبلاً یاد آور می شویم که پرسش و پاسخ از نظر تاریخ به ربع قرن (۲۵ سال) پیش باز می گردد، اگر مخالف و یا مخالفان به آن نظر می افکندند شاید قانع شده و موضوع را مطرح نمی کردند.

ص: ۶۸

دیه بر عاقله معلول ساختار زندگی قبیله ای نیست

تحلیلی گسترده از دیه بر عاقله

پاسخ دو سؤال در مورد دیه بر عاقله

۱. زندگی مردم شبه جزیره العرب در عصر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و پس از آن به صورت قبیله ای بوده است و شاید تشریح وجوب دیه بر عاقله، در جنایت «خطأی» مقتضای ساختار زندگی آنها بوده است. اکنون که کیفیت زندگی دگرگون شده است آیا این حکم به قوت خود باقی است یا نه؟

۲. آنچه گفته اند: دیه بر عاقله است آیا یک حکم تکلیفی و وضعی است، یعنی واقعاً عاقله مدیون و بدهکار است و طبعاً باید بدهی خود را پردازد، و یا حکم تکلیفی است یعنی واجب است این کار را انجام دهد و اگر نکرد گناهی را مرتکب شده است نه اینکه بدهکار باشد.

ریشه های سؤال نخست

سؤال نخست، ریشه ای در تاریخ و احادیث دارد که به نقل آنها می پردازیم:

۱. زندگی بشر در شبه جزیره عرب به صورت قبیله ای بوده و

تعصب قبیله ای آنان را و او می داشت که از جانی مطلقاً دفاع کنند خواه عامد و خواه خطاکار، و خواه جنایت بر انسان و اعضای او باشد و یا بر مال و اعراض او، و دفاع نیز منحصر به مال و دیه نبوده است بلکه با زور شمشیر نیز دفاع می کردند.

۲. شهید ثانی در شرح لمعه می گوید: عقل به معنای «منع» است و چون عشیره قاتل، او را از کشته شدن باز می داشت، نام متحمل دیه را، عاقله نامیدند. (۱)

۳. در مسالک گوید: قبایل عرب در عصر جاهلی به کمک کسی که از آنان جنایت می کرد، برمی خاستند و اولیای مقتول را از این که انتقام بگیرند و حق خود را از جانی بستانند، جلوگیری می کردند. (۲)

۴. کلینی به طریق صحیح از مالک بن عطیه از پدرش «عطیه» از سلمه بن کهیل نقل می کند: فردی را که از روی خطا کسی را کشته بود نزد امیر مؤمنان (علیه السلام) آوردند، امام از او پرسید عشیره و نزدیکان تو کیست؟! او گفت: در کوفه، عشیره و بستگانی ندارم، فرمود: از کدام شهر هستی گفت: در موصل متولد شده ام و خویشان من در آنجا هستند، آنگاه امیر مؤمنان (علیه السلام) او را همراه با نامه ای به موصل فرستاد، و به فرماندار آنجا دستور داد که درباره او تحقیق کند که اگر

ص: ۷۰

۱- ۱. شرح لمعه: ۲/۴۲۰.

۲- ۲. مسالک: ۲/۴۰۴.

در آن شهر، بستگانی دارد دیه او را بر عهده بستگان پدری او بگذارد تا در ظرف سه سال بپردازند، و اگر فاقد چنین بستگانی شد، دیه او را بر اهل شهر پخش کند. و اگر او بستگانی نداشته باشد و یا از اهل موصل نباشد، او را به کوفه برگرداند تا امام دیه او را بپردازد. (۱)

۵. محمد بن ابی بکر به امیرمؤمنان (علیه السلام) نوشت و از او سؤال کرد: دیوانه ای مردی را عمداً کشته است، حضرت در پاسخ فرمود: دیه او بر قوم اوست و خطا و عمد او یکسان می باشد. (۲)

این جهات پنجگانه می تواند شبهه را تا حدی موجه جلوه دهد ولی با توجه به آنچه یادآور می شویم روشن می شود که اشکال کاملاً سطحی است. اینک پاسخ از سؤال نخست:

دیه بر عاقله، ربطی به ساختار زندگی ندارد

۱. درست است که در عصر جاهلی عشیره به دفاع از جانی برمی خاست، ولی دفاع آنان، فاقد هر نوع قید و شرط بود، و اسلام درباره آن، یک رشته قیودی اخذ کرد و حکم را به صورت عقل پسند و خرد پذیر درآورد. شروطی که بر آن قائل شد، حکم را در دایره بسیار محدودی قرار داد و این شروط عبارتند از:

الف: جنایت عمدی نباشد.

ص: ۷۱

۱-۱. وسائل: ۱۹، باب ۲ از ابواب عاقله، حدیث ۱.

۲-۲. وسائل الشیعه: ۱۹، باب ۱۱ عاقله، حدیث ۵.

ب: جنایت، خطای محض باشد.

ج: جنایت از طریق بینه ثابت شود نه اقرار.

د: جنایت به نفس یا اعضای بدن باشد نه غیر آن.

ه: حتی اگر جنایت با بینه ثابت شد ولی اولیای دم، دیه را با چیزی مصالحه کنند، دیه بر عهده خود جانی است نه عاقله.

۲. روایت سلمه بن کهیل سنداً مخدوش، و بر فرض صحت ارتباطی به شبهه ندارد.

اولاً: سلمه زیدی بتری است که تضعیف شده و امکان نقل او از امیرمؤمنان (علیه السلام) بسیار جای تردید است. زیرا وی در سال ۴۷ هجری دیده به جهان گشوده (۱) و امام در سال ۴۰ شربت شهادت نوشیده است یک چنین فردی چطور می تواند بلا واسطه از امام نقل کند، طبعاً حدیث

مرسل خواهد بود، هر چند برقی (۲) در رجال خود او را از اصحاب علی (علیه السلام) شمرده، و شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت سجاد دانسته است (۳).

وثائياً: ذیل حدیث می گوید: «در صورت فقدان خویشاوندان در موصل و یا کذب او در انتساب، دیه را بر اهل بلد تقسیط کند»، این بخش از متن، مورد اعراض اصحاب بوده و کسی بر طبق آن

ص: ۷۲

۱-۱. ابن حجر عسقلانی: تهذیب التهذیب: ۴/۱۵۶.

۲-۲. رجال برقی، ص ۴۱.

۳-۳. معجم رجال الحدیث: ۸/۲۰۸.

فتوا نداده است، و این خود مایه سقوط حدیث از حجیت است.

و ثالثاً: بر فرض صحت آنچه که در آغاز روایت آمده، غیر از آن است که در میان عرب جاهلی معروف بوده، و ارتباطی به ساختار وضع زندگی آنان ندارد، زیرا در این حدیث بستگان قاتل از جانب پدر، مسئول پرداخت دیه شده اند، نه همه اقوام و عشیره قاتل.

تنها چیزی که باقی می ماند روایت محمد بن ابی بکر است و مقصود از «قوم» بستگان «ارث بر» است و این نوع تشریح با آنچه در عرب جاهلی بوده و یا لازمه ساختار زندگی آنان بوده است، فرسنگها فاصله دارد اتفاقاً در روایت سلمه، جانی در بصره زندگی می کرده، و عاقله در موصل، و شیوه زندگی آنان کاملاً به هم خورده بود.

۳. روزی که اسلام این حکم را آورد شرایط زندگی اگر چه در شبه جزیره به صورت قبیله ای بود ولی در همه جای جهان شرایط یکسان نبوده است زیرا در کشورهای ایران و روم که از تمدن بزرگی برخوردار بودند زندگی به صورت قبیله ای نبود و زندگی کاملاً شهری بوده است و چه بسا افراد با داشتن بستگان، در مناطق دور از هم زندگی می کردند، از آنجا که حکم اسلام (دیه عاقله)، حکم جهانی بوده، طبعاً اقوام ایرانی و رومی نیز محکوم به همین حکم بودند یعنی لازم بود که دیه را عاقله پردازد و این گواه بر این

ص: ۷۳

است که حکم الهی در این مورد، محصول ساختار زندگی نبوده است.

پذیرش دیه قاتل، نوعی مساعدت است

۴. دیه در جاهلیت بر تمام قبیله پخش می شد و چه بسا هر فردی به پرداخت یک دینار محکوم می شد و اگر روح حکم اسلام، همان روح قبیله ای بود، اسلام باید آن را بر تمام افراد قبیله پخش کند، و همه را مکلف به پرداخت جزئی از دیه نماید، در حالی که در اسلام دیه بر خصوص عاقله است و عاقله در لسان اسلام غیر از عاقله در عصر جاهلی است مقصود از آن در اسلام عصبه و نزدیکان قاتل از طریق پدر مانند برادر، عمو، و فرزندان آنان می باشد نه دیگر بستگان و نه مجموع قبایل با تیره و تبارهای مختلف، بنابراین نباید این حکم را برگردان حکم جاهلی دانست. از این بیان روشن می شود: چیزی که در آغاز، در تبیین شبهه از شرح لمعه و مسالک شهید نقل کردیم، در عین صحت، نمی تواند گواه بر چنین برداشت باشد. زیرا رسم رایج در آن عصر، با تشریح اسلام تفاوت های بارزی دارد.

چگونه فرد غیر مسئول، پیامد دیگری می پذیرد

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: چگونه فردی غیر مسئول، مسئولیت قاتل را ولو در صورت خطا برعهده بگیرد.

پاسخ: تشریح اسلامی در این مورد بر اساس یک نوع تعاون و کمک به ارحام استوار است، از آنجا که دیه انسان، دیه سنگینی

است و چه بسا افراد قادر به پرداخت آن نمی باشند، اسلام از طریق این قانون، خونبهای او را در میان خویشان که غالباً متعددند پخش می کند تا از این راه به این فرد کمک شود. البته جانی نیز مکلف بر کفاره است که در آیه کریمه آمده است: (...وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ...)^(۱)

ممکن است تصور شود که این تعلیل در مواردی که قاتل توانا و ثروتمند باشد حاکم نیست ولی باید توجه نمود این تعلیلها از قبیل نکته تشریح و حکمت حکم است نه مناط و ملاک حکم، و تخلف در برخی از مواقع مانع از گسترش حکم نیست.

ابن قدامه می گوید: جنایات «خطأئی» درزندگی انسان فراوان است و الزام جانی به پرداخت آن، چه بسا خارج از توان او باشد، حکمت الهی ایجاد کرد که آن را بر دوش عاقله بگذارد آن هم به عنوان مواسات با قاتل آنجا که معذور باشد، تا تنها مکلف به پرداخت کفاره شود.^(۲)

شهید ثانی می نویسد: پرداختن عاقله دیه جانی را، یک نوع کمک نزدیکان به نزدیک است که نظیر آن در غیر اقارب نیز وجود دارد، مثلاً انسانی، زکات مال خود را در راه اصلاح دومی مسلمان

ص: ۷۵

۱- ۱. نساء: ۹۲.

۲- ۲. مغنی ابن قدامه: ۹/۴۹۷.

مصرف می کند. (۱)

نظیر این نوع ضمانت و دفع غرامت مسأله ضمان جریره است که در فقه برای خود بایی دارد و حاصل آن این است که گاهی فردی با فرد دیگر قراردادی به این نحو می بندد: من با تو قرارداد می بندم که مرا یاری کنی، و از من دفاع کنی، و دیه مرا پردازی، و از من ارث ببری، و طرف دیگر می گوید: پذیرفتم، چه بسا قرارداد طرفینی می باشد یک طرف می گوید: با تو قرارداد می بندم که مرا کمک کنی، و تو را کمک کنم، و دیه مرا پردازی و من دیه تو را پردازم، از من ارث ببری و من از تو ارث ببرم. (۲)

مسئولیت عاقله تنها تکلیف است یا همراه با ضمانت است

پاسخ پرسش دوم:

مسئولیت تنها تکلیفی است، یا همراه با ضمانت است

حاصل آن این است: آیا مسئولیت عاقله، فقط یک مسئولیت تکلیفی است و دیگر ضمانتی بر عهده او نیست، و یا حکم در این مورد، تکلیفاً و وضعاً بر عهده عاقله است. و به عبارت دیگر: آیا عاقله فقط تکلیف به پرداخت دیه دارد به گونه ای که اگر مخالفت کرد و پرداخت، دیگر مدیون نیست، یا علاوه بر تکلیف به

ص: ۷۶

۱-۱. مسالك: ۲/۴۰۳.

۲-۲. شرح لمعه: ۸/۱۹۸.

پرداخت در صورت مخالفت، مدیون نیز می باشد، نظیر این موضوع، هزینه زندگی همسر و پدر و مادر شوهر است، فقها می گویند نفقه همسر، حکم دین دارد و اگر نپرداخت مدیون است و باید بپردازد، درحالی که نسبت پدر و مادر، فقط جنبه تکلیفی دارد و اگر مخالفت کرد و نپرداخت، پرداخت مجدد لازم نمی باشد، و به صورت دین بر ذمه او نیست.

اظهار نظر در این مسأله بستگی دارد که کیفیت تعلق دیه را بر عهده عاقله بررسی کنیم آیا دیه ابتداء بر جانی خطا کار، تعلق می گیرد، و سرانجام به حکم شارع، عاقله محکوم به پرداخت می شود و یا اینکه دیه ابتدا بر ذمه عاقله است و جانی هیچ گاه (مگر در موارد بسیار نادری) محکوم به پرداخت نیست. (۱) نظیر این اختلاف در مسأله وجوب زکات فطره در مورد همسر و اولاد است. آیا تکلیف، نخست متوجه همسر و اولاد است، و ولی، مسئولیت را بعداً بر عهده می گیرد، و یا از مرحله نخست متوجه ولی می باشد. (۲)

در مسأله مورد بحث در میان فقهای شیعه دو قول است:

برخی مانند شیخ طوسی در نهاییه (۳) و صاحب جواهر (۴) و

ص: ۷۷

۱-۱. شهید ثانی این قول را (علاوه بر نهاییه) به جماعتی نسبت داده است.

۲-۲. اعلام الموقعین: ۲/۳۵.

۳-۳. طوسی: النهایه: ۷۶۰، عبارت «نهاییه» بر خلاف این نظر است.

۴-۴. نجفی: جواهر: ۴۳/۴۴۴.

مرحوم آیه الله خویی (۱) می گویند: دیه ابتدا بر ذمه جانی تعلق می گیرد ولی عاقله مأمور به پرداخت آن است در حالی که مشهور بین فقهای شیعه این است که دیه ابتدا بر عاقله تعلق می گیرد و اصولاً جانی محکوم به پرداخت چیزی نیست.

دو دیدگاه مختلف در مسئولیت عاقله

شیخ در خلاف می گوید: دیه در قتل «خطأی» از اول برعهده عاقله است، برای شافعی در مسأله دو قول است یکی اینکه از اول بر قاتل متوجه می گردد، آنگاه به عاقله منتقل می شود و این، قول ابوحنیفه نیز هست. نظر دوم شافعی همان است که ما قبلاً گفتیم، گواه ما بر این که از اول بر عاقله واجب می شود این است هر روایتی که حاکی از وجوب دیه بر عاقله است، ظاهر در این است که از اول بر ذمه او است و در روایات چیزی که حاکی از آن باشد که در مرحله نخست بر قاتل واجب می شود و از او به عاقله منتقل می گردد، وجود ندارد. (۲)

محقق در شرایع می گوید: دیه از اول بر عاقله واجب

ص: ۷۸

۱- ۱. آیه الله خوئی: مبانی تکمله المنهاج: ۴۲۰-۴۴۹.

۲- ۲. متن عربی چنین است: الدیه فی قتل الخطأ تجب ابتداءً علی العاقله... وللشافعی فی قولان أحدهما یجب علی القاتل ابتداءً ثم یحتملها عنه العاقله وبه قال أبو حنیفه والثانی ما قلناه. دلیلنا انّ کلّ خبر روی أنّ الدیه علی العاقله تضمن ابتداءً ولیس فی شیء منها أنّها تجب علی القاتل وتنتقل إلی العاقله. (طوسی: الخلاف: ۳، کتاب الدیات ۱۰۸۲).

علامه در قواعد می گوید: دیه بر عاقله است قاتل چیزی از آن ضامن نیست. (۲)

شهید ثانی در مسالک می گوید: درباره دیه اختلاف نظر است آیا از اول بر جانی واجب می شود، آنگاه عاقله مسئولیت را متحمل می شود، یا از اول مسئولیت بر عاقله متوجه می گردد، از نظر اصول مذهب و روایات اظهر همان دومی است، در عین حال وجه نخست نیز خالی از دلیل نیست و آن این است که اصل در ضمان این است که بر عهده تلف کننده باشد، و عدول از آن را تحمّل (عاقله) می نامند. بر این اصل فرعی مترتب است و آن این است که اگر عاقله نپرداخت و یا برخی از دیه باقی ماند، بر این اساس باید خود جانی پردازد و این نظر شیخ در نهاییه و گروهی از علما است. (۳)

ص: ۷۹

۱-۱. متن عربی چنین است: فأنّ الدیه تجب ابتداءً علی العاقله. (شرائع الإسلام: ۴/۱۰۵۴).

۲-۲. متن عربی چنین است: وهی علی العاقله لا تضمن القاتل منها شيئاً. (شرح قواعد: الايضاح: ۴/۷۴۶).

۳-۳. متن عربی چنین است: اختلف فی أنّ الدیه هل تجب ابتداءً علی الجانی ویتحملها عنه العاقله أم تجب علیهم ابتداءً. فالأظهر فی المذهب والمدلول علیه فی النصوص، الثانی، وجه الأول أنّ الأصل فی الضمان کونه علی المتلف فیکون العدول عنه تحملاً، وعلیه یتفرع ما إذا لم یف العاقله بالدیه فأنّه یرجع بها أو بباقیها علی القاتل وهو اختیار الشیخ فی النهاییه وجماعه. (مسالک الافهام، ج ۲، ص ۴۰۴، در گذشته یادآور شدیم، عبارت شیخ در آن صفحه با این نظر موافق نیست.

هر نوع داوری در مسأله مورد بحث (عاقله فقط تکلیفاً مسئولیت دارد و یا وضعاً و تکلیفاً مسئول است) بستگی دارد که کیفیت تعلق دیه روشن شود. هرگاه در کیفیت تعلق نظریه نخست را برگزیدیم و گفتیم در ابتدا، ذمه جانی مشغول، و او ضامن است در این صورت عاقله فقط تکلیفاً محکوم به پرداخت خواهد بود، نه وضعاً و اگر روزی پرداخت فقط گناهی را مرتکب شده است.

بررسی لسان روایت در کیفیت مسئولیت

و اگر قول مشهور را که آن نظر شیخ در خلاف، و محقق در شرایع، و علامه در قواعد، و شهید در مسالک و... است، برگزیدیم و گفتیم دیه ابتدا بر خود عاقله تعلق می گیرد در این صورت وضعاً و تکلیفاً محکوم به پرداخت خواهد بود و اگر پردازد به صورت دین بر ذمه او خواهد بود.

اظهار نظر درباره اساس مسأله (کیفیت تعلق) بستگی به بررسی لسان روایات دارد در اینجا لسان روایات مختلف است و باید از طریق تقدیم اظهر بر ظاهر یکی را برگزید.

لسان برخی از روایات به حسب ظ-اهر، ناظر به قول نخست است (تعلق به جانی ابتدا) مانند:

۱. موثقه ابی مریم: أَنْ لَا يُحْمَلَ عَلَى الْعَاقِلَةِ إِلَّا الْمَوْضُحَةُ. (۱)

ص: ۸۰

۱-۱. وسائل الشیعه: ۱۹، باب ۵ از ابواب عاقله، حدیث ۱.

۲. موثقه اسحاق بن عمار: عمد الصبيان خطأ، يُحْمَلُ عَلَى الْعَاقِلَةِ. (۱)

ظاهر لسان دو روایت این است که این بار را به صورت غیر طبیعی بر دوش عاقله، می گذارند یعنی محل طبیعی آن، قاتل است و عاقله جور او را می کشد و بار او را به دوش می گیرد.

گذشته بر لسان روایات مذکور می توان آن را از ظاهر آیه نیز استفاده نمود که می فرماید: (...وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ...) (۲) همان گونه که كفاره (رقبه مؤمنه) بر گردن جانی است دیه نیز بر ذمه او خواهد بود.

و باز مؤید این نظریه ذیل آیه است که می فرماید: (آنجا که مقتول از گروهی باشد که میان مسلمانان و آنان پیمان صلحی باشد) (...وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَّةً يَوْمَ الشَّهْرِينِ مُتَّابِعِينَ...) (۳) زیرا ضمیر در جمله (فمن لم يجد) به جانی برمی گردد و این می تواند گواه بر این باشد که تکالیف سه گانه: ۱. دیه، ۲. تحریر رقبه، ۳. صیام شهرین از تکالیف جانی است، و مکلف به دیه و رقبه مؤمنه، همان فاعل در فعل «لم يجد» است.

ص: ۸۱

۱-۱. وسائل الشیعه: ۱۹، باب ۱۱ از ابواب عاقله، حدیث ۳.

۲-۲. نساء/۹۲.

۳-۳. نساء/۹۲.

در حالی که لسان دو روایت و آیه به حسب ظاهر مؤید قول نخست است در این جا می توان قول دوم را (ابتدا بر عاقله تعلق می گیرد) از روایات دیگر استفاده کرد مانند:

۱. روایت ابی بصیر و موثقه سکونی: لا تَضْمَنُ الْعَاقِلُ عَمداً وَلَا اِقْراراً وَلَا صَلحاً. (۱)

این دو روایت حاکی است که عاقله در صورت عمد و نیز آنجا که جنایت به وسیله اقرار ثابت شود و یا در مورد دیه، صلحی انجام گیرد، ضامن نیست مفهوم آن، ضمانت در غیر این سه صورت است. و اگر مفهوم ضمانت حاکی از تعلق ابتدایی نباشد لا اقل، حاکی از ضمان وضعی عاقله است و به عبارت دیگر: مقتضای ضمان، اشتغال ذمه عاقله وضعاً و تکلیفاً است.

مسئولیت عاقله فراتر از تکلیف است

۲. صحیح محمد بن مسلم: در مورد ضمان جریره می گوید: مَنْ لَجَأَ إِلَى قَوْمٍ فَاقْرُوا بَوْلایته كَانَ لَهُمْ مِيراثَه، وَعَلَيْهِمْ مَعْقِلَتَه. (۲)

مسئلاً ضمان ضامن جریره در صورتی است که عصبه (عاقله) ای در کار نباشد ولی از اینکه روایت، صاحب ولای جریره را ضامن دیه خوانده، و ضمان دیه را متوجه او (ضامن جریره) کرده و گفته است: «وعلیهم معقلته» می توان حدس زد که حکم در

ص: ۸۲

۱-۱. وسائل الشیعه: ۱۹، باب ۳ از ابواب عاقله، حدیث ۱ و ۲.

۲-۲. وسائل الشیعه: ۱۹، باب ۷، روایت ۱.

عاقله نیز به همین نحو است، یعنی او نیز ضامن است.

۳. وَإِذَا كَانَ الْقَاتِلُ أَوْ الْجَارِحُ قَرَوَيْنَ فَإِنَّ دِيَةَ مَا جَنَى مِنَ الْخَطَأِ عَلَى أَوْلِيَاءِهِ مِنَ الْقَرَوَيْنِ. (۱)

مقصود از اولیا در این روایت عصبه است و ظاهر آن اینکه: دیه ابتدا بر اولیای قاتل تعلق می گیرد.

۴. در صحیح حلبی در مورد قاتل نابینا می فرماید: الأعمى جنائته خطأ يلزم عاقلته، يؤخذون بها في ثلاث سنين في كل سنة نجماً. (۲)

تعبیر به لفظ «یلزم» حاکی از این است که دیه ابتدا دامنگیر عاقله است و در ذیل دارد که اگر عاقله ای نداشته باشد (لزمته دیه ما جنی فی ماله) اعمی ملزم به پرداخت می شود، این بیان می رساند: لزوم دیه بر عاقله بسان لزوم دیه بر خود اعمی است آنگاه که عاقله ای وجود نداشته باشد، و چون لزوم دیه بر اعمی جنبه وضعی دارد قهراً بر خود عاقله نیز چنین است.

۵. در موردی که قتل به وسیله اقرار خاطی ثابت شود چنین فرمود: وأتاه رجل فاعترف عنده فجعله في ماله خاصة ولم يجعلها على العاقله شيئاً.

ص: ۸۳

۱-۱. وسائل الشیعه: ۱۹، باب ۸، روایت ۱.

۲-۲. وسائل الشیعه: ۱۹، باب ۱۰، روایت ۲.

از آنجا که جعل دیه در صورت اقرار بر عهده قاتل وضعاً و تکلیفاً خواهد بود می توان حدس زد که کیفیت آن آنجا که از طریق بینه ثابت شود با جعل پیشین، یکسان است.

۶. محمد بن ابی بکر به امیرمؤمنان (علیه السلام) نوشت مجنونى عمداً کسی را کشته است امام (علیه السلام) دیه را بر قوم (عصبه) او قرار داد. فجعل الدیه علی قومہ. (۱)

مسئولیت عاقله همراه با ضمانت است

و این جمله حاکی از آن است که دیه بر خود عاقله تعلق گرفته است.

خلاصه آنچه در این روایات آمده از قبیل:

۱. لا تضمنُ العاقله، عمداً ولا اقراراً ولا صلحاً.

۲. علیهم معقلته.

۳. علی أولیائه من القرویین.

۴. یلزم عاقلته.

۵. لم يجعلها علی العاقله.

۶. جعل الدیه علی قومہ.

بر دو مطلب می تواند شاهد باشد.

الف: مسئولیت از مرحله نخست متوجه عاقله بوده و در مواردی که شرایط لازم وجود نداشته، مسئولیت متوجه جانی شده

ص: ۸۴

است.

ب: مسئولیت عاقله فراتر از یک تکلیف مجرد بوده، بلکه توأم با ضمان می باشد. و فقهای عظام از لفظ «علی» در موارد یاد شده مانند «علی» در حدیث نبوی. «علی الید ما أخذت حتی تؤدی» استفاده ضمان نموده اند.

با توجه به دلایل دو طرف می توان قول دوم را تأیید کرد و اینکه ابتدا بر خود عاقله تعلق می گیرد و ناگفته پیداست این نوع تعلق ابتدایی نمی تواند تکلیف محض باشد، زیرا ظاهر تمام روایات گروه دوم به حکم الفاظ «علی العاقله، علی اولیائه» حاکی از اشتغال ذمه او به دیه است. و چنین اشتغال ملازم با حکم وضعی است.

گذشته از این اگر در تعلق ابتدایی، عاقله، تنها حکم تکلیفی باشد نتیجه آن هدر رفتن خون مؤمن خواهد بود چه بسا عاقله، زیر بار نرفته و آماده پرداخت نمی شود و از طرفی نیز حاکم نمی تواند او را مجبور به پرداخت کند زیرا ذمه او مشغول نیست.

تنها چیزی که باقی می ماند تفسیر لسان روایات گروه نخست است که لفظ «تحمیل» گواه بر تعلق آن بر ذمه جانی بود، در توجیه آن می گوئیم که صدق لفظ «تحمیل» در گروه فعلیت تعلق نیست، بلکه وجود مقتضی بر تعلق بر ذمه قاتل، و نادیده گرفتن آن، کافی در صدق این لفظ است و به عبارت دیگر به کار بردن لفظ «تحمیل»

ص: ۸۵

گواه بر آن نیست که دیه قبلاً بر عهده جانی است، سپس بر عاقله تحمیل شده است، بلکه در این مورد کافی است که طبع قضیه ایجاب می کرد که دیه هر کس، بر عهده خود او باشد، ولی چون به این اقتضا ترتیب اثر داده نشده، طبعاً بر عاقله تحمیل شد. و در مورد استظهار از آیه، همین پاسخ را می توان داد، گذشته از این که، استظهار از آیه، بسیار بدوی و لرزان است. (دقت فرمائید).

قم - مؤسسه امام صادق (علیه السلام)

جعفر سبحانی

۲۸ اسفندماه ۱۳۷۲

برابر

۷ شوال ۱۴۱۴هـ - ق

ص: ۸۶

روایه ظریف فی الدیات

در میان محدثان شیعی، کتاب دیات ظریف بن ناصح از شهرت بالایی برخوردار است، شیخ کلینی تمام روایات این کتاب را بر ابواب دیات بخش کرده است، در حالی که شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه همه را یک جا در آغاز کتاب دیات آورده است.

این کتاب هر چند به نام ظریف بن ناصح معروف است ولی در حقیقت کتاب از آن امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که دوران حکومت آن حضرت به قلم او تحریر یافته و ظریف بن ناصح واسطه و ناقل آن است.

فقیه قرن هفتم یحیی بن سعید حلّی (۶۰۱-۶۹۰ق) حدیث را با اسانید مختلف در آخر کتاب جامع للشرائع نقل کرده است و این کتاب در مؤسسه امام صادق (علیه السلام) تحقیق و تصحیح شده و در مواردی توضیحاتی در پاورقی داده شده است، انگیزه از نقل این حدیث در آخر این رساله که در حقیقت کتاب امیرمؤمنان علی (علیه السلام)

در «دیات» است جلب توجه کسانی است که تصور می کنند امکان دارد مقادیر دیات در روایات امر موقت باشد و می توان چیز دیگر را جایگزین آن قرار داد، در حالی که این نوع گسترده گویی و موشکافی و بیان تمام جزئیات به صورت بس زیبا از ویژگیهای احکام الهی است، نه احکام ولایی .

و این حدیث نمونه ای از علم گسترده امام نسبت به احکام شرع است که پیروان امام باید با آن افتخار کنند.

در پایان یادی از استادمان حضرت آیه الله العظمی بروجردی (قدس سره) بکنیم که می فرمود روایت ظرف همان کتاب دیات امیرمؤمنان (علیه السلام) است که به نام ناقل مشهور شده است.

قم - جعفر سبحانی

ص: ۸۸

ولما انتهيت إلى هنا، وهو المقصود بالكتاب، سأل من أوجب حقه إثبات كتاب الديات لطريف بن ناصح رحمه الله بأسناده، فأجبت إلى ذلك، وها أنا ذاكره على وجهه إن شاء الله:

١. أخبرني، السيد الفقيه العالم الصالح محيي الدين أبو حامد محمد بن عبد الله بن علي بن زهره الحسيني الحلبي رضي الله عنه قال: أخبرني الشيخ الفقيه محمد بن علي بن شهر آشوب، عن أبي الفضل الداعي، وأبي الرضا فضل الله بن علي (١) الحسيني، وأبي الفتوح أحمد بن علي الرازي، وأبي علي محمد بن الفضل الطبرسي، ومحمد وعلي ابني علي بن عبد الصمد النيشابوري، ومحمد بن الحسن الشوهاني (٢)، وجماعه، وكلهم: عن أبي علي، وعبد الجبار

١. في بعض النسخ «علي بن الحسين». ٢. في بعض النسخ: «السوهاني بالمهملة».

المقرى عن الشيخ أبي جعفر الطوسى.

٢. وأخبرنى الشيخ محمد بن أبى البركات بن إبراهيم الصنعانى - فى شهر رجب سنه ست وثلاثين وستمائه - ، عن الشيخ أبى عبد الله الحسين بن هبه الله بن رطبه السوراوى (١)، عن أبى على، عن والده الشيخ أبى جعفر الطوسى.

٣. وأخبرنى السيد المذكور، عن الفقيه عز الدين أبى الحرث محمد بن الحسن بن على (٢) الحسينى البغدادى، عن الفقيه قطب الدين أبى الحسن (٣) الراوندى، عن أبى جعفر محمد بن على بن الحسن (٤) الحلبى، عن الشيخ أبى جعفر الطوسى.

١. قال: أخبرنى الشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان الحارثى، عن أبى جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى.

الف) عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن على بن فضال، عن ظريف بن ناصح.

ب) وعن محمد بن الحسن بن الوليد، عن أحمد بن إدريس،

ص: ٩٠

١- ١. فى نسخه: «السوارى».

٢- ٢. فى بعض النسخ: «على بن الحسين».

٣- ٣. فى بعض النسخ: «أبى الحسين».

٤- ٤. فى بعض النسخ: «على بن المحسن».

عن محمد بن حسان الرازي، عن إسماعيل بن جعفر الكندي، عن ظريف بن ناصح قال: حدثني رجل يقال له عبد الله بن أيوب، قال: حدثني أبو عمرو المتطبب (١)، قال: عرضت هذه الرواية على أبي عبد الله عليه السلام .

٢. وعن الشيخ أبي جعفر الطوسي، عن الشيخ أبي عبد الله، عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، عن محمد بن يعقوب الكليني، عن علي بن إبراهيم بن هاشم.

٣. وعنه عن الشيخ أبي عبد الله، والحسين بن عبد الله (٢)، وأحمد بن عبدون: عن أبي محمد الحسن بن حمزه العلوي الطبري، عن علي بن إبراهيم بن هاشم.

٤. وعنه عن الحسين بن عبد الله (٣)، عن أبي غالب أحمد بن محمد الزراري، وأبي محمد هارون بن موسى التلعكبري، وأبي القاسم بن قولويه، وأبي عبد الله أحمد بن أبي رافع الصيمري (٤)، وأبي المفضل (٥) الشيباني، وغيرهم كلهم عن محمد بن يعقوب، عن

ص: ٩١

١-١ . في بعض النسخ: «أبو عمر».

٢-٢ . في بعض النسخ «الحسين بن عبيد الله» وهذا هو الأصح.

٣-٣ . في بعض النسخ «الحسين بن عبيد الله» وهذا هو الأصح.

٤-٤ . في بعض النسخ: «العمري».

٥-٥ . في بعض النسخ: «أبي الفضل» والصحيح ما في المتن.

۵. وعنه عن أحمد بن عبدون، عن أحمد بن أبي رافع، وأبي الحسين عبد الكريم بن عبد الله بن نصر البزاز بتنيس (۱) وبغداد، عن محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن فضال، عن ظريف بن ناصح وسهل بن زياد، عن الحسن بن ظريف، عن أبيه ظريف.

وعن ابن فضال، ومحمد بن عيسى، عن يونس قال (۲): عرضنا (۳) عليه هذا الكتاب فقال: نعم هو حق، وقد كان أمير المؤمنين عليه السلام يأمر عماله بذلك، قال: أفتى عليه السلام: (۴) في كل عظم له مخ (۵) فريضه مسمّاه، إذا كسر فجبر على غير عثم (۶) ولا عيب، جعل فريضه الديه ستة أجزاء.

ص: ۹۲

۱-۱. قال الشيخ في فهرسته في ذكر أبي الحسين عبد الكريم بن عبد الله بن نصر البزاز: «بتفليس وبغداد» وقال النجاشي في ذكر الرجل (بتنيس - بتفليس وبغداد).

۲-۲. في بعض النسخ: «جميعاً قالاً».

۳-۳. قد ذكر الصدوق رحمه الله تعالى تمام الرواية في أول كتاب الديات من الفقيه، وبثها الكليني في كتاب الديات.

۴-۴. لا يخفى أنّ الحواشي المربوطه بهذه الروايه الشريفه مأخوذه من روضه المتقين إلا القليل منها.

۵-۵. المخ: ما يكون في العظم المجوف من القصبات.

۶-۶. عثم العظم المكسور أو يخص باليد: انجبر على غير استواء.

وجعل فى الجروح والجنين، والأشفار، والشلل، والأعضاء، والابهام، لكلّ جزء ستة فرائض.

جعل ديه الجنين مائه دينار(١)، وجعل منى الرجل إلى أن يكون جنيناً خمسة أجزاء، فإذا كان جنيناً قبل أن تلجه الروح مائه دينار:

فجعل للنطفه عشرين ديناراً وهو الرجل يفرع(٢) عن عرسه، فيلقى نطفته، وهو(٣) لا يريد ذلك، فجعل فيها أمير المؤمنين عليه السلام عشرين ديناراً الخمس(٤)، والعلقه خمسى ذلك، أربعين ديناراً. وذلك للمرأة أيضاً تطرق أو تضرب فتلقيه .

ثمّ للمضغه ستين ديناراً إذا طرحته أيضاً فى مثل ذلك.

ثمّ للعظم ثمانين ديناراً إذا طرحته المرأة.

ثمّ الجنين أيضاً مائه دينار إذا طرقهم عدو فأسقطن النساء فى مثل هذا. أوجب على النساء ذلك من جهه المعقله(٥) مثل ذلك.

فإذا ولد المولود واستهل - وهو البكاء - فبيتوهم(٦) فقتلوا

ص: ٩٣

١-١ . إذا تمت الخلقه ولم تلجه الروح.

٢-٢ . فى بعض النسخ: «يفرغ».

٣-٣ . فى بعض النسخ: «وهى لا تريد» بدل «وهو لا يريد» والصحيح ما فى المتن، فإنّ العزل مع كراهه الزوجه، سيجىء حكمه قريباً.

٤-٤ . أى خمس ديه الجنين.

٥-٥ . المعقله - بضم القاف -: الديه وفى بعض النسخ «العلقه».

٦-٦ . بيتوهم: أى حملوا (أى العدو) عليهم ليلاً.

الصبيان، ففيهم ألف دينار للذكر، والأنثى على مثل هذا الحساب على خمسمائة دينار.

وأما المرأة إذا قتلت وهي حامل متم (١) ولم يسقط ولدها، ولم يعلم ذكر هو أو أنثى، ولم يعلم بعدها مات أو قبلها، فديته نصفان: نصف ديه الذكر ونصف ديه الأنثى، وديه المرأة كامله بعد ذلك.

وأفتى في منى الرجل يفتري عن عرسه، فيعزل عنها الماء ولم ترد ذلك، نصف خمس المائة من ديه الجنين - عشره دنانير - . وإن أفرغ فيها: عشرون ديناراً. وجعل في قصاص جراحته ومعلته على قدر (٢) ديته، وهي مائة دينار.

وقضى في ديه جراح الجنين من حساب المائة على ما يكون من جراح الرجل والمرأة كامله.

وأفتى عليه السلام في الجسد. وجعله ستة فرائض: النفس، والبصر، والسمع، والكلام، ونقص الصوت من الغنن (٣) و البجح (٤)، والشلل من اليدين والرجلين. فجعل هذا بقياس ذلك الحكم.

ثم جعل مع كل شيء من هذه قسامه على نحو ما بلغت الدية.

ص: ٩٤

١-١ . متم: تم خلقه الحمل، وفي بعض النسخ: «فتم».

٢-٢ . في بعض النسخ: «معلته».

٣-٣ . الغنن: خروج الصوت من الخيشوم.

٤-٤ . البجح: الغلظه في الصوت.

والقسامه: فى النفس جعل (١) على العمء خمسين رجلاً، وعلى الخطأ خمسه وعشرين، وعلى ما بلغت ديته ألف دينار من الجروح بقسامه سته نفر، فما كان دون ذلك فحسابه على سته نفر، والقسامه فى النفس والسمع والبصر والعقل والصوت - من الغن والبجح - و نقص اليدين والرجلين، فهذه سته أجزاء الرجل.

فالديه فى النفس ألف دينار، والأنف ألف دينار، والصوت كله من الغن والبجح ألف دينار، وشلل اليدين ألف دينار، وذهاب السمع كله ألف دينار، وذهاب البصر كله ألف دينار، والرجلين جميعاً ألف دينار، والشفتين إذا استؤصلتا (٢) ألف دينار، والظهر إذا أهدب (٣) ألف دينار، والذكر (٤) فيه ألف دينار، واللسان إذا استؤصل ألف دينار، والأنثيين ألف دينار.

وجعل عليه السلام ديه الجراحه فى الأعضاء كلها فى الرأس والوجه، وسائر الجسد من السمع، والبصر، والصوت، والعقل، واليدين، والرجلين: فى القطع، والكسر، والصد (٥)، والبطط (٦)، والموضحه (٧)،

ص: ٩٥

-
- ١-١ . فى بعض النسخ «جعل فى النفس» وهذا مطابق لما فى الفقيه، وفى بعضها: «جعلت».
 - ٢-٢ . استؤصلت: أى قطعت جميعها من أصلها.
 - ٣-٣ . الهدب: خروج الظهر ودخول الصدر والبطن.
 - ٤-٤ . فى بعض النسخ زياده: «إذا استؤصل».
 - ٥-٥ . الصدع: شق العظم.
 - ٦-٦ . البطط: شق الجرح والدمل.
 - ٧-٧ . الموضحه: ما ظهر به العظم.

والدمايه(١)، ونقل العظام(٢)، والناقبه(٣) تكون فى شىء من ذلك، فما كان من عظم كسر فجب على غير عثم ولا عيب ولم تنقل منه العظام، فإن ديته معلومه، فإذا أوضح(٤) ولم ينقل منه العظام فديه كسره وديه موضحته.(٥)

ولكلّ عظم كسر معلوم، فديته.(٦)

ونقل عظامه، نصف ديه كسره.

وديه موضحته، ربع ديه كسره ممّا(٧) وارت الثياب من ذلك غير قصبتى الساعد والأصابع.

وفى قرحه(٨) لا تبرأ، ثلث ديه ذلك العظم الذى هى فيه.

ص: ٩٦

١-١ . الدمايه: ما يخرج به الدم.

٢-٢ . نقل العظام فى الرأس ما ينقل قشور العظام التى تكون على أطرافها وتكون سبب ارتباط العظام كالمنشار.

٣-٣ . الناقبه: بأن يدخل السهم مثلاً فى عظم الرأس ويحصل به نقب.

٤-٤ . أى مع الكسر.

٥-٥ . أولاهما للكسر والثانيه للإيضاح.

٦-٦ . (فإن ديه كلّ عظم كسر، معلومه ديته) كذا فى «الكافى»، وفى الوافى: «ولكلّ عظم كسر معلوم، فديه نقل عظامه نصف ديه كسره».

٧-٧ . فى بعض النسخ: «فما».

٨-٨ . فى بعض النسخ: «جرحه».

فإذا أصيب الرجل في إحدى عينيه: فإنما تقاس ببيضه: تربط على عينه المصابه وينظر ما منتهى بصر عينه الصحيحه، ثم تغطي عينه الصحيحه وينظر ما منتهى بصر عينه المصابه، فيعطي ديته من حساب ذلك. والقسامه مع ذلك من الستة الأجزاء القسامه على ستة نفر على قدر ما أُصيب من عينه: فإن كان سدس بصره حلف الرجل وحده وأُعطى، وإن كان ثلث بصره حلف هو وحلف معه رجل آخر، وإن كان نصف بصره حلف هو وحلف معه رجلان، وإن كان ثلثي بصره حلف هو (1) ومعه ثلاثه رجال، وإن كان أربعة أخماس بصره حلف هو وحلف معه أربعة رجال، وإن كان بصره كلّ حلف هو وحلف معه خمسة رجال. ذلك في القسامه في العين.

قال وأفتى عليه السلام في من لم يكن له من يحلف معه، ولم يوثق به على ما ذهب من بصره أنّه يضاعف عليه اليمين إن كان سدس بصره، حلف واحده، وإن كان الثلث حلف مرتين، وإن كان النصف حلف ثلاث مرات، وإن كان الثلثين حلف أربع مرات، وإن كان خمسه أسداس حلف خمس مرات، وإن كان بصره كلّ حلف ست مرات ثم يعطى، وإن أبى أن يحلف لم يعط إلا ما حلف عليه ووثق

ص: ٩٧

١-١ . في بعض النسخ زياده: «حلف».

منه بصدق. (١) والوالى يستعين فى ذلك بالسؤال، والنظر والتثبت فى القصاص والحدود والقود.

وإن أصاب سمعه شىء: فعلى نحو ذلك: يضرب له بشىء لكى يعلم منتهى سمعه ثم يقاس ذلك، والقسامه على نحو ما ينقص من سمعه، فإن كان سمعه كله فعلى نحو ذلك. وإن خيف منه فجور (٢)، ترك حتى يغفل (٣) ثم يصاح به، فإن سمع عاوده (٤) الخصوم إلى الحاكم، والحاكم يعمل فيه برأيه ويحط (٥) عنه بعض ما أخذه.

وإن كان النقص فى الفخذ أو فى العضد فإنه يقاس بخيط: يقاس رجله الصحيحه أو يده الصحيحه ثم يقاس به المصابه، فيعلم ما نقص من يده أو رجله.

وإن أصيب الساق أو الساعد فمن الفخذ أو العضد يقاس، وينظر الحاكم قدر فخذ.

وقضى (عليه السلام) فى صدغ (٦) الرجل: إذا أصيب فلم يستطع أن يلتفت إلا ما انحرف: نصف الديه خمسمائه دينار وما كان دون ذلك

ص: ٩٨

١-١ . فى بعض النسخ: «فصدق» بدل «بصدق».

٢-٢ . فجر الحالف: كذب.

٣-٣ . فى بعض النسخ زياده: «إذا» وفى بعضها: «يتغفل».

٤-٤ . فى بعض النسخ: «عادوا الخصوم»، وما فى المتن مطابق للوافى.

٥-٥ . فى بعض النسخ: «يحبط».

٦-٦ . الصدغ - بالضم - ما بين العين والأذن.

وقضى (عليه السلام) في شفر العين الأعلى: إن أُصيب فستر (1)، فديته ثلث ديه العين: مائه وستون ديناراً وثلثاً ديناراً وإن أُصيب شفر العين الأسفل (2)، فديته نصف ديه العين: مائتا دينار وخمسون ديناراً.

وإن أُصيب الحاجب: فذهب شعره كله، فديته نصف ديه العين مائتا دينار وخمسون ديناراً فما أُصيب منه فعلى حساب ذلك.

فإن قطعت روثه (3) الأنف: فديتها خمسمائه دينار نصف الديه وإن أنفدت فيه نافذه لا تنسد، بسهم أو برمح، فديته ثلاثمائه وثلثه وثلثون ديناراً وثلثاً وإن كانت نافذه فبرئت والتأمت فديتها خمس ديه روثه الأنف مائه ديناراً فما أُصيب فعلى حساب ذلك.

وإن كانت النافذه في إحدى المنخرين إلى الخيشوم - وهو الحاجز بين المنخرين - فديتها عشر ديه روثه الأنف، لأنه النصف والحاجز بين المنخرين خمسون ديناراً وإن كانت الرميّه نفذت في إحدى المنخرين والخيشوم إلى المنخر الآخر، فديتها ستة وستون ديناراً وثلثاً ديناراً.

ص: ٩٩

١-١. شتره: قطعه، والعين: انقلب جفنها.

٢-٢. في بعض النسخ زياده «فستر».

٣-٣. قال الصدوق رحمه الله في الفقيه: الروثه من الأنف مجتمع مارنه.

وإذا قطعت الشفه العليا: فاستوصلت، فديتها نصف الديه خمسمائه دينار، فما قطع منها فبحساب ذلك؛ فإن انشقت فبدا(١)منها الأسنان ثم دويت(٢) فبرأت والتأمت فديه جرحها والحكومه فيه خمس ديه الشفه - مائه دينار - وما قطع منها فبحساب ذلك؛ وإن شترت(٣) وشنت شيئاً قبيحاً، فديتها مائه دينار وستة وستون ديناراً وثلثا دينار.

وديه الشفه السفلى: إذا قطعت واستوصلت، ثلثا الديه كمالاً ستمائه وستة وستون ديناراً وثلثا دينار، فما قطع منها فبحساب ذلك؛ فإن انشقت حتى تبدو منها الأسنان ثم برئت والتأمت، فمائه دينار وثلثائه وثلثون ديناراً وثلث دينار؛ وإن أُصيبت فشنت شيئاً فاحشاً(٤) فديتها ثلاثمائه دينار وثلثائه وثلثون ديناراً وثلث دينار، قال: وسألت أبا جعفر(عليه السلام) عن ذلك، فقال: بلغنا أنّ أمير المؤمنين(عليه السلام) فضلها لأنها تمسك الماء والطعام مع الأسنان، فلذلك فضلها في حكومته.

وفي الخد: إذا كانت فيه نافذه ويرى منها جوف الفم، فديتها

ص: ١٠٠

١-١ . في بعض النسخ: «حتى تبدو منها الأسنان».

٢-٢ . من الدواء وفي بعض النسخ: «دويت».

٣-٣ . شترت: انشقت.

٤-٤ . في بعض النسخ: «قبيحاً».

مائتا دينارٌ فإن دوى (١) فبراً والتأم وبه أثر بين وشين (٢) فاحش، فديته خمسون ديناراً.

فإن كانت نافذه في الخدين كليهما، فديتهما مائة دينار، وذلك نصف ديه التي يرى منها الفم.

فإن كانت رميه بنصل نشب (٣) في العظم حتى تنفذ إلى الحنك فديتها مائة وخمسون ديناراً، جعل منها خمسين ديناراً لموضحتها وإن كانت ناقبه ولم تنفذ فيها، فديتها مائة دينار.

فإن كانت موضحة في شيء من الوجه: فديتها خمسون ديناراً فإن كان لها شين، فديه شينها ربع ديه موضحتها وإن كان جرحاً ولم يوضح ثم برأ وكان في الخدين أثر، فديته عشرة دنائيرٌ فإن كان في الوجه صدع (٤)، فديته ثمانون ديناراً.

فإن سقطت منه جذوه (٥) لحم ولم توضح وكان قدر الدرهم فما فوق ذلك، فديتها ثلاثون ديناراً.

وديه الشجة: إن كانت توضح أربعون ديناراً، إذا كانت في

ص: ١٠١

١-١ . في بعض النسخ: «دوى».

٢-٢ . في بعض النسخ: «شتر» بدل «شين».

٣-٣ . أى علق ولم ينفذ وفي بعض النسخ: «يثبت».

٤-٤ . الصدع: الشق في شيء صلب، وفي الروضه (صدغ: بأن ينشق عظم منه).

٥-٥ . في بعض النسخ: «جذمه» ومعناها قطعه من اللحم.

الجسد، وفي موضع (١) الرأس خمسون ديناراً، فإن نقل منها العظام، فديتها مائة دينار وخمسون ديناراً.

فإن كانت ناقبه (٢) في الرأس فتلك تسمى المأمومه، وفيها ثلث الديه ثلاثمائه دينار وثلاثه وثلاثون ديناراً وثلث دينار.

وجعل في الأسنان: في كل سن خمسين ديناراً، وجعل الأسنان سواء، وكان قبل ذلك يجعل في الشيه خمسين ديناراً، وفيما سوى ذلك من الأسنان في الرباعيه أربعين ديناراً، وفي الناب ثلاثين ديناراً، وفي الضرس خمسه وعشرين ديناراً.

فإذا اسودت السن إلى الحول فلم تسقط، فديتها ديه الساقطه، خمسون ديناراً وإن انصدعت (٣) ولم يسقط، فديتها خمسه وعشرون ديناراً فما انكسر منها فبحسابه من الخمسين ديناراً.

وإن سقطت بعد وانصدعت (٤) وهي سوداء، فديتها اثنا عشر ديناراً ونصف، فما انكسر منها فبحسابه من الخمسه وعشرين ديناراً.

وفي الترقوه: إذا انكسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب،

ص: ١٠٢

١-١ . في نسخه «موضحه» بدل «موضع».

٢-٢ . كذا في نسخه وفي أكثرها «نافذه».

٣-٣ . الصدع: الشق في شىء صلب.

٤-٤ . كذا في أكثر النسخ، وفي بعضها بدون «وانصدعت».

أربعون ديناراً فإن انصدعت، فديتها أربعة أخماس كسرهما: اثنان وثلاثون ديناراً فإن أوضحت، فديتها خمسة وعشرون ديناراً، وذلك خمسة أجزاء من ديتها إذا انكسرت فإن نقل منها العظام، فديتها نصف ديه كسرهما: عشرون ديناراً وإن نقبت، فديتها ربع ديه كسرهما عشرة دنائير.

وديه المنكب: إذا كسر خمس ديه اليد: مائة دينار فإن كان في المنكب صدع، فديته أربعة أخماس ديه كسره : ثمانون ديناراً فما أوضح، فديته ربع ديه كسره: خمسة وعشرون ديناراً فإن نقلت منه العظام، فديته مائة دينار وخمسة وسبعون ديناراً، منها مائة دينار ديه كسره، وخمسون ديناراً لنقل العظام، وخمسة وعشرون ديناراً للموضحة وإن كانت ناقبه، فديتها ربع ديه كسرهما: خمسة وعشرون ديناراً فإن رض فعثم، فديته ثلث ديه النفس: ثلاثمائة دينار وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث ديناراً وإن كان فكك، فديته ثلاثون ديناراً.

وفي العضد: إذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب، فديتها خمس ديه اليد: مائة دينار وديته موضحتها، ربع ديه كسرهما: خمسة وعشرون ديناراً، وديته نقل عظامها، نصف ديه كسرهما: خمسون ديناراً وديته نقبها، ربع ديه كسرهما: خمسة وعشرون ديناراً.

وفي المرفق: إذا كسر فجبر على غير عثم ولا عيب، فديته مائة دينار، وذلك خمس ديه اليد فإن انصدع، فديته أربعة أخماس ديه

كسرهما: ثمانون ديناراً فإن أوضح فديته ربع ديه كسره: خمسة وعشرون ديناراً فإن نقلت منه العظام، فديته مائه دينار وخمسه وسبعون ديناراً للكسر مائه دينار، ولنقل العظام خمسون ديناراً، وللموضحة خمسة وعشرون ديناراً فإن كانت فيه ناقبه، فديتها ربع ديه كسرهما: خمسة وعشرون ديناراً فإن رض المرفق فعثم فديتها ثلث ديه النفس ثلاثمائة دينار وثلاثه وثلاثون ديناراً وثلث ديناراً فإن كان فك، فديته ثلاثون ديناراً وفي المرفق الآخر مثل ذلك سواء.

وفي الساعد: إذا كسر فجبر على غير عثم ولا-فساد، ثلث ديه النفس ثلاثمائة دينار وثلاثه وثلاثون ديناراً وثلث ديناراً فإن كان كسر إحدى القصبتين من الساعدين(1) فديته خمس ديه اليد: مائه دينار، وفي أحدهما أيضاً.

وفي الكسر لأحد الزندين: خمسون ديناراً، وفي كليهما مائه ديناراً فإن انصدع إحدى القصبتين، ففيها أربعة أخماس ديه إحدى قصبتى الساعد أربعون ديناراً وديه موضحتها، ربع ديه كسرهما: خمسة وعشرون ديناراً وديه نقل عظامها، مائه دينار، وذلك خمس ديه اليد وإن كانت ناقبه، فديتها ربع ديه كسرهما: خمسة وعشرون

ص: ١٠٤

ديناراً وديه نقبها(١) نصف ديه موضحتها، اثنا عشر ديناراً ونصف دينارٌ وديه نافذتها خمسون ديناراً فإن صارت فيه قرحه لا تبرأ فديتها ثلث ديه الساعد، ثلاثه وثلاثون ديناراً وثلث دينار، وذلك ثلث ديه الذى هو فيه.

وديه الرسغ: إذا رض فجب على غير عثم ولا عيب، ثلث ديه اليد: مائه دينار وستة وستون ديناراً وثلثا دينار. قال الخليل: الرسغ: مفصل ما بين الساعد والكف.

وفى الكف: إذا كسرت فجب على غير عثم ولا عيب، خمس ديه اليد: مائه دينارٌ فإن فك الكف فديتها ثلث ديه اليد: مائه دينار وستة وستون ديناراً وثلثا دينارٌ وفى موضحتها ربع ديه كسرهما: خمسه وعشرون ديناراً وديه نقل عظامها مائه دينار وثمانيه وسبعون ديناراً ونصف ديه كسرهما. وفى نافذتها إن لم تنسد خمس ديه اليد: مائه دينارٌ فإن كانت نافذه، فديتها ربع ديه كسرهما: خمسه وعشرون ديناراً.

وديه الأصابع والقصب الذى فى الكف(٢) والإبهام، إذا قطع ثلث ديه اليد: مائه دينار وستة وستون ديناراً وثلثا دينارٌ وديه قصبه

ص: ١٠٥

١-١. فى نسخه: «نقبها».

٢-٢. فى بعض النسخ «فى» بدل «و» وفى بعضها «ففى» بدلها.

الإبهام التي في الكف تجبر على غير عثم، خمس ديه الإبهام: ثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار إذا استوى جبرها وثبت، وديه صدعها: ستة وعشرون ديناراً وثلث دينار، وديه موضحتها: ثمانية دنانير وثلث دينار، وديه نقل عظامها: ستة عشر ديناراً وثلث دينار، وديه نقبها: ثمانية دنانير وثلث دينار، نصف ديه نقل عظامها، وديه موضحتها نصف ديه ناقلتها: ثمانية دنانير وثلث دينار، وديه فكها عشره دنانير.

وديه المفصل الثاني: من أعلى الإبهام إن كسر فجبر على غير عثم ولا عيب: ستة عشر ديناراً وثلث دينار، وديه الموضحة إذا كان فيها: أربعة دنانير وسدس دينار، وديه نقبه: أربعة دنانير وسدس دينار، وديه صدعه: ثلاثة عشر ديناراً وثلث دينار، وديه نقل عظامها: خمسة دنانير، وما قطع فبحسابه على منزلته.

وفى الأصابع في كل إصبع سدس ديه اليد: ثلاثة وثمانون ديناراً وثلث دينار.

وديه أصابع الكف الأربعة سوى الإبهام: ديه كل قصبه: عشرون ديناراً وثلث دينار.

وديه كل موضحة في كل قصبه من القصب الأربعة الأصابع: أربعة دنانير وسدس، وديه نقل كل قصبه منهن: ثمانية دنانير وثلث دينار، وديه كسر كل مفصل من الأصابع الأربعة التي تلى الكف: ستة عشر ديناراً وثلث دينار، وفي صدع كل قصبه منهن: ثلاثة عشر ديناراً

وثلث دينار.

وإن كان في الكف قرحة: لا- تبرأ فديتها ثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار، وفي نقل عظامها: ثمانية دنانير وثلث دينار، وفي موضحتها: أربعة دنانير وسدس دينار، وفي نقبها أربعة دنانير وسدس، وفي فكها: خمسة دنانير.

وديه المفصل الأوسط: من الأصابع الأربع إذا قطع: فديته: خمسة وخمسون ديناراً وثلث دينار، وفي كسره أحد عشر ديناراً وثلث دينار، وفي صدعه: ثمانية دنانير ونصف دينار، وفي موضحته: دينار(1) وثلثا دينار، وفي نقل عظامه: خمسة دنانير وثلث دينار، وفي نقبه: ديناران وثلثا دينار، وفي فكه: ثلاثة دنانير وثلثا دينار.

وفي المفصل الأعلى: من الأصابع الأربع إذا قطع: سبعة وعشرون ديناراً ونصف دينار وربع عشر دينار، وفي كسره: خمسة دنانير وأربعة أخماس دينار، وفي نقبه: دينار وثلث، وفي فكه: دينار وأربعة أخماس دينار.

وفي ظفر: كل إصبع منها: خمسة دنانير.

وفي الكف: إذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا- عيب فديتها أربعون ديناراً، وديه صدعها أربعة أخماس ديه كسرهما: اثنان وثلثون

ص: ١٠٧

١-١ . وفي نسخه «ديناران»، وهذا مطابق للكافي والوافي، كما أنّ المتن موافق للفقيه.

ديناراً، وديه موضحتها: خمسة وعشرون ديناراً، وديه نقل عظامها: عشرون ديناراً ونصف دينار، وديه نقبها ربع ديه كسرهما: عشره دانير، وديه قرحه فيها لا تبرأ: ثلاثه عشر ديناراً وثلاث دينار.

وفى الصدر: إذا رض فتثنى شقاه (١) كلاهما فديته: خمسمائه دينار، وديه إحدى شقيه إذا اثنى: مائتان (٢) وخمسون ديناراً، فإن اثنى الصدر والكتفان، فديته مع الكتفين ألف دينار، وإن اثنى إحدى الكتفين مع شق الصدر فديته خمسمائه دينار، وديه الموضحة فى الصدر: خمسة وعشرون ديناراً، وديه موضحة الكتفين والظهر خمسة وعشرون ديناراً، فإن اعترى الرجل من ذلك صعر (٣) لا يستطيع أن يلتفت، فديته خمسمائه دينار، وإن كسر الصلب فجبر على غير عثم ولا عيب، فديته مائه دينار، وإن أعثم فديته ألف دينار.

وفى الأضلاع: فيما خالف القلب من الأضلاع، إذا كسر منها ضلع فديتها خمسة وعشرون ديناراً، وديه صدعها اثنا عشر ديناراً ونصف، وديه نقل عظامها سبعة دانير ونصف، وفى موضحتها على ربع ديه كسرهما، وديه نقبها مثل ذلك.

ص: ١٠٨

١-١ . الشق من الإنسان بالكسر: الجانب الواحد.

٢-٢ . الانثناء: الانحناء.

٣-٣ . الصعر محرکه: ميل فى الوجه.

وفى الأضلاع: ممّا يلي العضدين، ديه كلّ ضلع: عشره دنانير إذا كسرت، وديه صدعها سبعة دنانير، وديه نقل عظامها خمسه دنانير.

وموضحه كلّ ضلع ربع ديه كسرهما: ديناران ونصف دينار، وإن نقب ضلع منها فديتها ديناران ونصف دينار، وفى الجائفه ثلث ديه النفس، ثلاثمائه دينار وثلاثه وثلاثون ديناراً وثلث دينار، وإن نقب من الجانبين كليهما برميّه أو طعنه وقعت فى الشقاق فديتها أربعمائه دينار وثلاثه وثلاثون ديناراً وثلث دينار.

وفى الأذن: إذا قطعت فديتها خمسمائه دينار، وما قطع منها فبحساب ذلك.

وفى الورك: (١) إذا كسر فجبر على غير عثم ولا عيب، خمس ديه الرجلين مائتا دينار، فإن صدع الورك، فديته: مائه دينار وستون ديناراً، أربعة أخماس ديه كسره، وإن أوضحت فديته ربع ديه كسره: خمسون ديناراً، وديه نقل عظامه مائه وخمسه وسبعون ديناراً، منها لكسرها مائه دينار، ولنقل عظامها خمسون ديناراً، ولموضحتها خمسه وعشرون ديناراً، وديه فكها ثلاثون ديناراً، فإن رضت فعثمت فديتها ثلاثمائه وثلاثه وثلاثون ديناراً وثلث دينار.

وفى الفخذ: إذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب، خمس

ص: ١٠٩

١-١. قال المجلسى رحمه الله فى روضته: الظاهر أنّ المراد به الوركين.

ديه الرجلين (١): مائتا دينار، فإن عثمت الفخذ فديتها ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار، ثلث ديه النفس ٧ وديه موضحة (٢) الفخذ أربعة أخماس ديه كسرهما ٧ مائة دينار وستون ديناراً، فإن كانت قرحة لا تبرأ فديتها ثلث ديه كسرهما: ستة وستون ديناراً وثلثا دينار، وديه موضحتها ربع ديه كسرهما: خمسون ديناراً، وديه نقل عظامها نصف ديه كسرهما، مائة دينار، وديه نقبها ربع ديه كسرهما: خمسون ديناراً.

وفى الركب-ه: إذا كس-رت فجب-رت-عل-ى-غ-ير-عث-م-ولا-عى-ب-خم-س-دى-ه الرجلين (٣): مائتا دينار، فإن تصدعت فديتها أربعة أخماس ديه كسرهما: مائة وستون ديناراً، وديه موضحتها ربع ديه كسرهما: خمسون ديناراً، وديه نقل عظامها: مائة دينار وخمسة وسبعون ديناراً، منها فى ديه كسرهما مائة دينار، وفى نقل عظامها خمسون ديناراً، وفى موضحتها خمسة وعشرون ديناراً (٤) ٧ وديه نقبها ربع ديه كسرهما: خمسون ديناراً، فإذا رضت فعثمت ففيها ثلث

ص: ١١٠

-
- ١-١. فى بعض النسخ: «ديه الرجل».
 - ٢-٢. كذا فى النسخ وفى هامش نسخه جعل «صدع» بدل «موضحة». والظاهر هو الصحيح، لأنّ الموضحة يأتى حكمها فى السطر الآتى وأيضاً هو الموافق للفقهاء والوافى.
 - ٣-٣. جعل فى هامش نسخه «الرجل» بدل «الرجلين».
 - ٤-٤. فى هامش نسخه زياده: «وفى قرحة فيها لا- تبرأ ثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار، وفى نفوذها ربع ديه كسرهما خمسون ديناراً».

ديه النفس: ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار، فإن فكت ففيها ثلاثة أجزاء من ديه الكسر: ثلاثون ديناراً.

وفى الساق: إذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا عيب خمس ديه الرجلين: مائتا دينار، وديه صدعها أربعة أخماس ديه كسرهما: مائه وستون ديناراً، وفى موضحتها ربع ديه كسرهما: خمسون ديناراً، وفى نقل عظامها ربع ديه كسرهما: خمسون ديناراً، وفى نقبها نصف ديه موضحتها: خمسه وعشرون ديناراً، وفى نفوذها ربع ديه كسرهما: خمسون ديناراً، وفى قرحة (١) فيها لا- تبراً: ثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار، فإن عثمت الساق فديتها ثلث ديه النفس، ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار.

وفى الكعب: إذا رضّ فجبر على غير عثم ولا عيب ثلث ديه الرجلين ثلاثمائة وثلاثة وثلاثون ديناراً وثلث دينار.

وفى القدم: إذا كسرت فجبرت على غير عثم ولا- عيب، خمس ديه الرجلين، مائه دينار (٢)، وفى ناقبه فيها ربع ديه كسرهما: خمسون ديناراً.

ص: ١١١

١-١. فى نسخه: «جرحه».

٢-٢. فى هامش نسخه زياده: «وديه موضحتها ربع ديه كسرهما: خمسون ديناراً، وفى نقل عظامها: مائه دينار نصف ديه كسرهما، وفى نافذه فيها لا تنسد خمس ديه الرجل: مائتا دينار».

وديه الأصابع والقصب التي في القدم: الإبهام ثلث ديه الرجلين: ثلاثمائة وثلاث وثلاثون ديناراً وثلث دينار، وديه كسر الإبهام (١) القصبه التي تلى القدم خمس ديه الإبهام (٢): ستة وستون ديناراً وثلث دينار، وفي صدعها: ستة وعشرون ديناراً وثلث دينار، وفي موضعها: ثمانية دنانير وثلث دينار، وفي نقل عظامها: ستة وعشرون ديناراً وثلث دينار، وفي نقيبها: ثمانية دنانير وثلث دينار، وفي فكها: عشره دنانير.

وديه المفصل الأعلى من الإبهام، وهو الثاني الذي فيه الظفر: ستة عشر ديناراً وثلث دينار، وفي موضعها: أربعة دنانير وسدس دينار، وفي نقل عظامه: ثمانية دنانير وثلث دينار، وفي ناقبته أربعة دنانير وسدس، وفي صدعه: ثلاثة عشر ديناراً وثلث، وفي فكه: خمسة دنانير. (٣)

وديه كل إصبع منها سدس ديه الرجل، وثلثه وثمانون ديناراً وثلث دينار.

وديه قصبه الأصابع الأربع سوى الإبهام، ديه كسر كل قصبه منها: ستة عشر ديناراً وثلث دينار.

ص: ١١٢

١-١ . في بعض النسخ زياده «و».

٢-٢ . في الكافي: ٧/٣٤٠: وديه كسر قصبه الإبهام التي تلى القدم خمس ديه الإبهام.

٣-٣ . وفي هامش نسخه زياده: (وفي ظفره ثلاثون ديناراً، وذلك لأنه ثلث ديه الرجل).

وديه موضحة كل قصبه منها: أربعة دنانير وسدس، وديه نقل كل عظم قصبه منهن: ثمانية دنانير وثلث، وديه صدعها: ثلاثة عشر ديناراً وثلث، وديه نقب كل قصبه منهن: أربعة دنانير وسدس، وديه قرحة لا تبرأ في القدم: ثلاثة وثلثون ديناراً وثلث.

وديه كسر المفصل الذي يلي القدم من الأصابع: ستة عشر ديناراً وثلث، وديه صدعها: ثلاثة عشر ديناراً وثلث، وديه نقل عظم كل قصبه منهن: ثمانية دنانير وثلث دينار.

وديه موضحة كل قصبه: أربعة دنانير وسدس دينار، وديه نقبها: أربعة دنانير وسدس دينار، وديه فكها: خمسة دنانير.

وفي المفصل الأوسط من الأصابع الأربع إذا قطع فديته: خمسة وخمسون ديناراً وثلثا دينار، وديه كسره: أحد عشر ديناراً وثلثا دينار (١)، وديه صدعه: ثمانية دنانير وأربعة أخماس دينار، وديه موضحته: ديناران، وديه نقل عظامه (٢): خمسة دنانير وثلثا دينار، وديه فكه: ثلاثة دنانير وثلثا دينار، وديه نقبه: ديناران وثلثا دينار.

وفي المفصل الأعلى من الأصابع الأربع التي فيها الظفر، إذا قطع فديته: سبعة وعشرون ديناراً وأربعة أخماس دينار، وديه كسره:

ص: ١١٣

١-١. في نسخه: «وثلث دينار».

٢-٢. في بعض النسخ: «نقل عظمه».

خمسه دنانير وأربعة أخماس دينار، وديه صدعه: أربعة دنانير وخمس دينار، وديه موضحته: دينار وثلث دينار، وديه نقل عظامه: ديناران وخمس دينار، وديه نقبه: دينار وثلث دينار، وديه فكّه: دينار وأربعة أخماس دينار. وديه كلّ ظفر: عشرة دنانير. (١)

وأفتى (عليه السلام): في حلمه ثدى الرجل ثمن الديه: مائه دينار وخمسه وعشرون ديناراً.

وفي خصيه الرجل: خمسمائه دينار قال: فإن أُصيب رجل فأدر (٢) خصيته كليهما فديته أربعمائه دينار، وإن فحج (٣) فلم يقدر على المشى - إلا مشياً لا ينفعه - فديته أربعة أخماس ديه النفس: ثمانمائه دينار، فإن أحذب منها الظهر، فحينئذ تمت ديته: ألف دينار.

والقسامه في كلّ شيء من ذلك سته نفر على ما بلغت ديته.

وأفتى (عليه السلام): في الوجه (٤) إذا كانت (٥) في العانه فخرق السفاق (٦)

ص: ١١٤

١-١ . وكانت في اليد خمسه دنانير.

٢-٢ . الأدره: وزان غرفه و هي انتفاخ الخصيه.

٣-٣ . الفحج: تدانى صدور قدميه وتباعده عقباه، وفي بعض النسخ: «الفحج» بالميمين وهو تباعد ما بين الفخذين.

٤-٤ . الوجه - بكسر الواو - : «الضربه»، والوجاء: رض عروق البيضتين حتى تنفضح فيكون شبيهاً بالخصاء.

٥-٥ . في حاشيه نسخه زياده: «فوق العانه عشر ديه النفس مائه دينار، فإن كانت».

٦-٦ . السفاق بالسين وكذا بالصاد: الجلد الأسفل تحت الجلد الذى عليه الشعر.

فصارت أدره فى إحدى الخصيتين (١) فديتهما (٢) مائتا دينار، خمس الديه.

وفى النافذه إذا نفذت، من رمح أو خنجر، فى شىء من الرجل من أطرافه فديتها عشر ديه الرجل، مائه دينار.

وقضى (عليه السلام): أنه لا قود لرجل أصابه والده فى أمر يعتب (٣) عليه فيه، فأصابه عيب من قطع وغيره، ويكون له الديه ولا يقاد.

ولا قود لامرأه أصابها زوجها فعيبت، وغرم العيب على زوجها، ولا قصاص عليه.

وقضى (عليه السلام): فى امرأه ركلها (٤) زوجها فأعفلها: أنّ لها نصف ديتها: مائتان وخمسون ديناراً.

وقضى (عليه السلام) فى رجل اقتض (٥) جاريه بإصبعه، فخرق مئانتها فلا تملك بولها، فجعل لها ثلث نصف الديه (٦): مائه وستة وستين ديناراً

ص: ١١٥

١-١ . فى بعض النسخ: «أحد القصبين».

٢-٢ . كذا فى النسخ، ولعلّ الصحيح: «ديتها» كما فى الفقيه والوافى.

٣-٣ . فى بعض النسخ: «يعيب».

٤-٤ . ركلها: أى ضربها بالرجل، والعفل بالتحريك: شىء يخرج من فرج المرأه يشبه أدره الرجل أى فتقه، وقيل: هو ورم يكون بين مسلكى المرأه فيضيق فرجها.

٥-٥ . فى بعض النسخ «افتض» بالفاء الموحده.

٦-٦ . أى ديه الرجل.

وثلثى دينار. وقضى (عليه السلام) لها عليه صداقها، مثل نساء قومها.

وفى روايه (١) هشام بن إبراهيم، عن أبي الحسن (عليه السلام): الديه كامله.

قال أبو جعفر ابن بابويه (٢): وأكثر روايه أصحابنا فى ذلك الديه كامله.

ص: ١١٦

١-١ . الوسائل، ج ٢٩، الباب ٣٠ من أبواب ديات الأعضاء، الحديث ٣.

٢-٢ . الفقيه: ٤/٩٢.

فهرست آیات

سوره بقره

(وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ)، آیه ۱۹۱، ص ۶۰.

سوره نساء

(لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ)، آیه ۷، ص ۱۵.

(لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ)، آیه ۱۱، ص ۱۵.

(الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ)، آیه ۳۴، ص ۱۵.

سوره مائده

(لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا)، آیه ۴۸، ص ۱۷.

سوره توبه

(إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا)، آیه ۲۸، ص ۶۰.

(إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ)، آیه ۳۶، ص ۵۲.

ص: ۱۱۷

(إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ)، آية ٣٧، ص ٥٤.

سوره يوسف

(إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ)، آية ٤٠، ص ١٧.

سوره عنكبوت

(أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا)، آية ٦٧، ص ٥٩.

سوره روم

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)، آية ٣٠، ص ٩.

سوره شورى

(وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ)، آية ٣٧، ص ٤٥.

سوره نجم

(أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى * وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى *
أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى)، آية ٣٦، ص ٤٤.

(وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى * وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى)، آية ٣٩-٤٢، ص ٤٤.

سوره مجادله

(يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ)، آية ١١، ص ١٠.

(وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ)، آية ٨، ص ١٠.

سوره قريش

(وَأَمَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ)، آية ٤، ص ٥٩.

وَأَنَّ فِي النَّفْسِ الدِّيَةَ مِائَةَ إِبِلٍ، ص ۱۹.

وَأَنَّ الرَّجُلَ يُقْتَلُ بِالْمَرْأَةِ وَعَلَى أَهْلِ الذَّهَبِ أَلْفُ دِينَارٍ، وَفِي الْيَدِ الْوَاحِدَةِ نِصْفُ الدِّيَةِ، ص ۱۹.

الدِّيَةُ أَلْفُ دِينَارٍ وَقِيمَةُ الدِّينَارِ عَشْرَةُ دَرَاهِمٍ، ص ۲۱.

يَا عَلِيُّ إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ سَنَّ فِي الْجَاهِلِيَةِ خَمْسَ سِنِينَ أَجْرَاهُ اللَّهُ ذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ - إِلَى أَنْ قَالَ: وَسَنَّ فِي الْقَتْلِ مِائَةَ مِنَ الْإِبِلِ فَأَجْرِي اللَّهُ ذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ، ص ۲۲.

إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الصَّلَاةَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ يَكُونُ الْمَجْمُوعُ عَشْرَ رَكَعَاتٍ فَأَضَافَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى الرَّكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ وَإِلَى الْمَغْرِبِ رَكَعَةً، ص ۲۴.

إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ فِي السَّنَةِ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَسَنَّ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) صَوْمَ شَعْبَانَ وَثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ، ص ۲۴.

ص: ۱۱۹

۱-۱. در این بخش تنها به احادیثی اشاره شده که متن عربی آنها در رساله آمده است ولی به احادیثی که فقط به ترجمه فارسی آنها بسنده شده اشاره نشده است.

انّ الله حرّم الخمر بعينها وحرّم رسول الله المسكر من كلّ شراب، ص ٢٤.

انّ الله فرض الفرائض في الإرث ولم يقسم للجد شيئاً ولكن رسول الله اطعمه السدس، ص ٢٤.

عمد الصبيان خطأ يُحمَلُ على العاقله، ص ٤٣.

انّ المعصيه إذا عمل بها العبد سرّاً لم يضرّ إلاّ عاملها، فإذا عمل بها علانيه ولم يُغيّرْها بشيءٍ اضرّت بالعامه، ص ٥١.

لتجرّئك على شرب الخمر في شهر رمضان، ص ٥٤.

ص: ١٢٠

١. اصول کافی، ٢ ج، شیخ کلینی، محمد بن یعقوب، تحقیق علی اکبر غفاری، بیروت: دارصعب، چاپ چهارم، ١٤٠١ ق.
٢. تهذیب الأحکام، ١٠ ج، شیخ طوسی، نجف: دارالکتب الاسلامیه، ١٣٧٨ ق.
٣. الجامع للشرائع، حلی، یحیی بن سعید، بیروت: دارالاضواء، چاپ دوم، ١٤٠٦ ق.
٤. جواهر الکلام، ٤٣ ج، نجفی، محمدحسن، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ١٩٨١ م.
٥. خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، سبحانی، جعفر، مترجم رضا استادی، قم: مؤسسه سیدالشهداء (علیه السلام)، ١٣٦٩ ش.
٦. الخلاف، ٥ ج، شیخ طوسی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٠٩ ق.
٧. رجال الکشی، کشی، محمد بن عمر، تحقیق سید احمد حسینی، کربلا: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بی تا.
٨. الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، ١٠ ج، شهید ثانی، افسر، بیروت: دارالعلم الاسلامی، بی تا.

٩. سنن النسائي، ٨ج، نسائي، احمد بن علي، بيروت: داراحياء التراث العربي، بي تا.
١٠. سيمای فرزندگان، ١٠ ج، سبجانی، جعفر، قم: مؤسسه امام صادق (عليه السلام)، ١٣٧٩-١٣٩٤ ش.
١١. شرايع الاسلام، محقق حلي، جعفر بن حسن، تهران: چاپ دارالأضواء، بيروت، ١٤٠٣ق.
١٢. قاموس الرجال، ١٢ج، تستري، محمدتقي، قم: مؤسسه النشر الاسلامي، چاپ دوم، ١٤١٠ق.
١٣. مسالك الافهام، ١٥ ج، شهيد ثاني، قم: مؤسسه المعارف الاسلاميه، ١٤١٣ق.
١٤. معجم رجال الحديث، ٢٣ج، خوئي، سيد ابوالقاسم، بيروت: دارالزهراء، چاپ سوم، ١٤٠٣ق.
١٥. المغني، ١٢ ج، ابن قدامه، عبدالله بن احمد، بيروت: دارالكتاب العربي، ١٤٠٣ق.
١٦. مفتاح الكرامه، ٢١ج، عاملي، سيد محمد جواد، بيروت: مؤسسه فقه الشيعه، ١٤١٧ق.
١٧. المقنعه، شيخ مفيد، محمد بن محمد، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ دوم، ١٤١٠ق.
١٨. منشور جاويد، ١٤ ج، سبجانی، جعفر، قم: مؤسسه امام صادق (عليه السلام)، ١٣٨٣ ش.

١٩. الموسوعه الفقهيّه، ٤٥ج، وزاره الأوقاف والشؤون الاسلاميه، كويت: دارالصفوه، چاپ چهارم، ١٤١٤ق.

٢٠. المهذب، ٢ج، ابن براج طرابلسي، عبدالعزيز، قم: مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤٠٦ق.

٢١. النهايه، شيخ طوسى، بيروت: دارالكتاب العربى، چاپ دوم، ١٤٠٠ق.

٢٢. وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعه، ٢٠ج، حرّ عاملى، محمد بن حسن، بيروت: داراحياء التراث العربى، ١٤٠٣ق.

ص: ١٢٣

پیش گفتار ۷...

تداعی عرفی شدن فقه ۷...

مقادیر دیه نفس حکم و حیانی است نه حکم موقت

توحید در تشریح ۱۶...

بازشناسی حکم الهی از حکم ولایی ۱۷...

مکتوب پیامبر اسلام در انواع دیه ۱۹...

نقد: واژه «أَقْرَبُ» و «فَرَضُ» جزء کلام معصوم نیست ۲۱...

لازمه این فرضیه، نادیده گرفتن صدها حدیث در ابواب دیه ۲۲...

ورود این واژه ها در احکام مسلم پایدار الهی ۲۳...

پیامدهای سوء تک نگرى به قانون دیه اسلامى

راز تنصیف دیه زن، جبران خسارت اقتصادى است ۲۷...

ص: ۱۲۴

دیه زن و فقیهان اهل سنت ۲۹...

دیه زن و فقیهان شیعه ۳۰...

آیا تنصیف دیه زن اهانت به شرافت آدمی است؟ ۳۲...

نقد و ارزیابی دلیل اول ۳۲...

شیوه زندگی غربی ملاک احکام اسلامی نیست ۳۵...

استدلال با قانون اساسی ۳۵...

تحلیل مفاد قانون اساسی ۳۶...

نقد دلیل سوم ۳۷...

نقد دلیل چهارم نویسنده ۳۷...

نظری بر دیه بر عاقله یک رسم رحمانی

و انسانی نقد اندیشه

ویژگی های دیه بر عاقله در اسلام ۴۰...

دیه بر عاقله نوعی تعاون و مساعدت است ۴۳...

آیا دیه بر عاقله بر خلاف آیه قرآنی است؟ ۴۵...

دیه قتل در ماه های حرام

ارزش یکسانی مکان ها ۴۹...

ارزش یکسانی زمان ها ۵۰...

ص: ۱۲۵

تغلیظ دیه قتل، در ماه های حرام ... ۵۲

تغلیظ دیه قتل در ماه های حرام از نظر اهل سنت ... ۵۴

تغلیظ دیه قتل در حرم امن الهی

احکام ویژه حرم ... ۶۰

قتل در حرم و تغلیظ دیه ... ۶۱

دیدگاه فقیهان اهل سنت در قتل در حرم ... ۶۱

دیدگاه فقهای شیعه در قتل در حرم ... ۶۲

ارزش یابی نظر مخالف در نشست فقه پژوهشی ... ۶۴

نقد تضعیف روایات مربوط به قتل در ماه حرام و در حرم ... ۶۶

تحلیل گسترده از دیه بر عاقله در مجله «رهنمون» ... ۶۸

دیه بر عاقله معلول ساختار زندگی قبیله ای نیست ... ۶۹

پاسخ به شبهاتی که این نظریه را در اذهان به وجود آورده است ... ۶۹

چگونه غیر مسئول پیامد دیگری را می پذیرد ... ۷۰

دیه بر عاقله علاوه بر تکلیف ضمانت آور است ... ۷۴

تفسیر بعضی از روایات که بر خلاف این نظریه است ... ۸۰

روایه ظریف فی الدیات ... ۸۷

فهرست آیات ... ۱۱۷

ص: ۱۲۶

فهرست احادیث ۱۱۹...

فهرست منابع و مآخذ ۱۲۱...

فهرست موضوعات ۱۲۴...

ص: ۱۲۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

